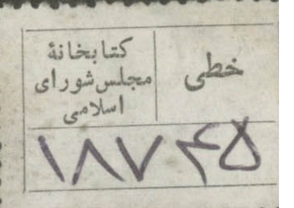
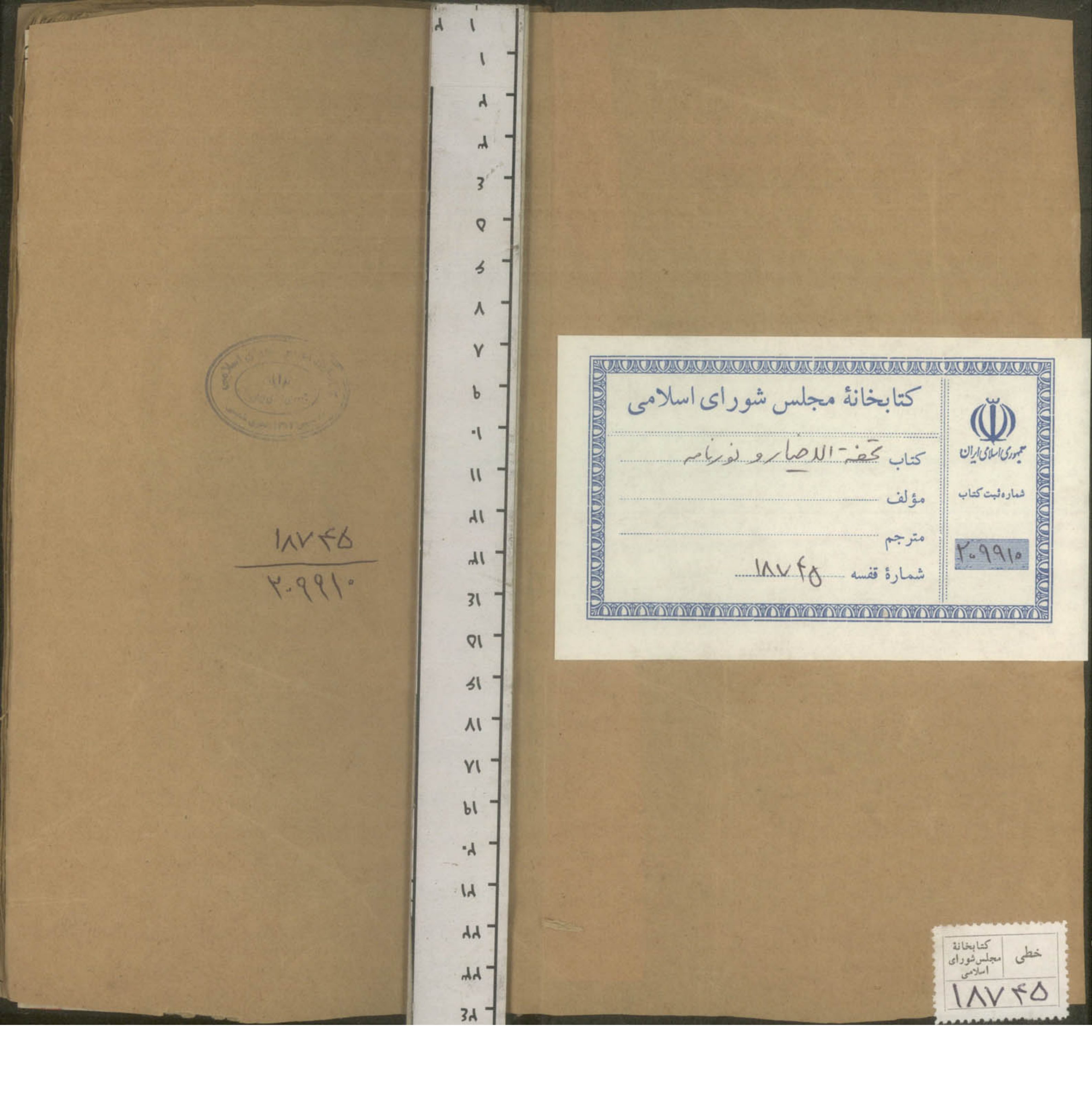
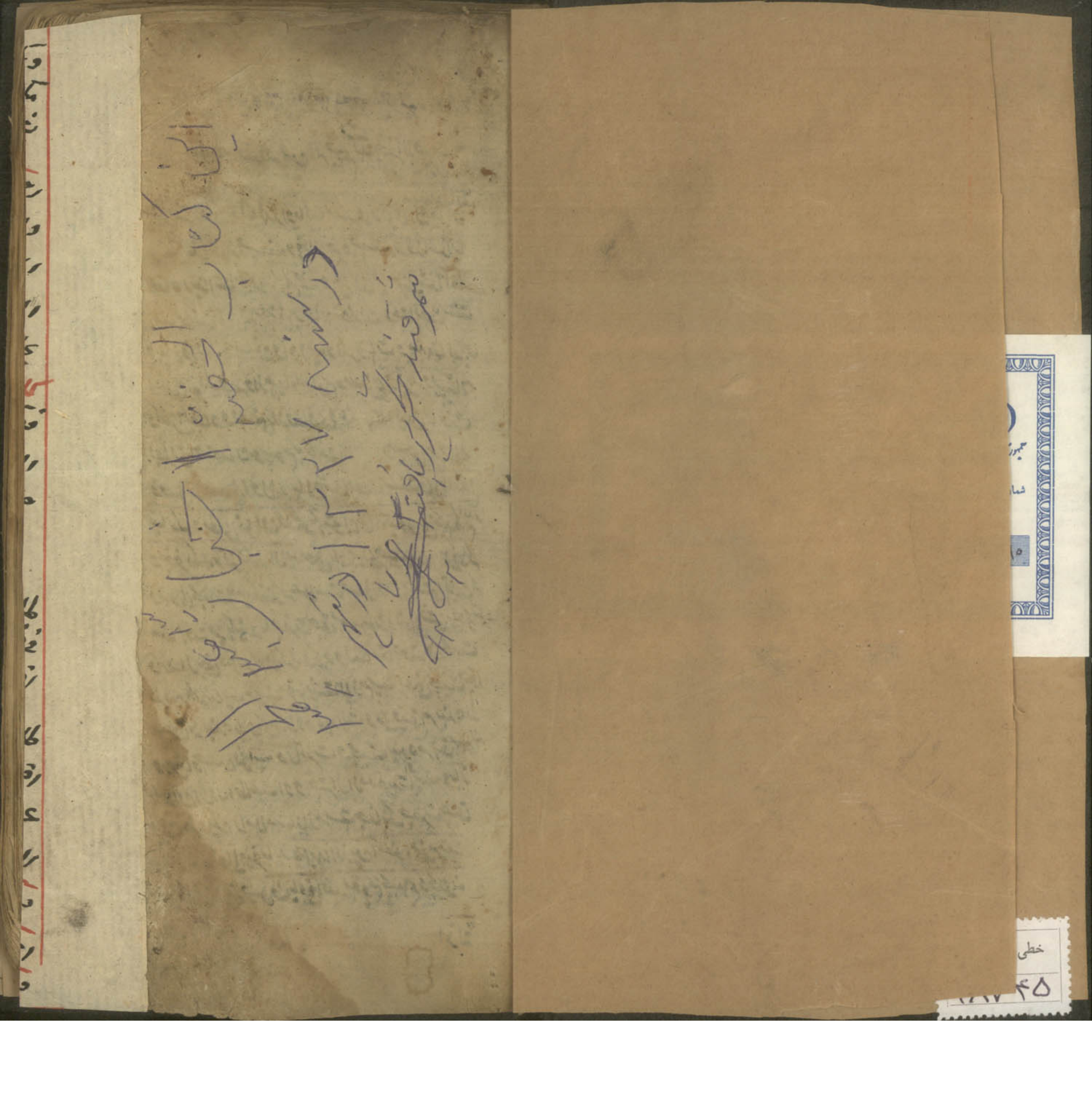
عاریت امانی ۸٦/۱۲/۲۰
شماره ۳٤




کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب تحفة الاخیار و نورنامه
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۷۴۵
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۰۹۹۱۰
۱۸۷۴۵
۲۰۹۹۱۰
خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۸۷۴۵





این کتاب از [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم کتاب تحفة الاخیار

الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله
ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب
النار ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا اما
بعد این کتابیست مشتمل بر بیان فضیلت ومتابعت سنت
وبیان فرایض وسنن وآداب ومکروهات ومنهیات لباس
وطعام از ملتقط واز احیاء العلوم ومصابیح وشرعه وبستان
وکنز العباد وبعضی از فتاوی وغیرها تألیف یافت
بطریق اختصار موسوم به تحفة الاخیار ومبنی بر چهار
فصل فصل اول در بیان متابعت سنت قال الله
تبارک وتعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله
ویغفر لکم ذنوبکم الآیة یعنی بگوی ای حبیب ما آنانی را که
دعوی محبت ما میکنند که علامت صدق دعوی شما آنست که
متابعت من بکنید تا حضرت حق سبحانه وتعالی شما را دوست
دارد از ینجا مفهوم میگردد که دولت متابعت در محبت
طرفین که نهایت مراتب قربانست لازم است یعنی محبت حق
سبحانه بنده را وآن اراده هدایت وتوفیق مر بنده را
در دنیا وحسن ثواب در آخرت ومحبت بنده مر حق سبحانه
را وآن اراده طاعت او واحتراز از معصیت اوست وباز
محبت طرفین را ملامت لازم است چنانکه حضرت حق
سبحانه وتعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا من یرتد
منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم ویحبونه

اذلة



اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله
ولا یخافون لومة لائم خلاصه اش جمع از اعزه که حضرت خداوند
سبحانه وتعالی ایشانرا دوست میدارد وایشان نیز دوست
میدارند حضرت او را صفت وحال ایشان میدارد آنست فروتن
ومهربانند با مؤمنان ودرشت وبی رحم بر کافران چنانکه در
آیة دیگر فرمود عز سلطانه اشداء علی الکفار رحماء بینهم
وصفت دیگر آن اعزه آنست که جهاد ومحاربه میکنند با د
شمنان ظاهری چون کافران ومنافقان ودشمنان باطنی چون
نفس وشیطان وصفت دیگر آن اعزه آنست که نمی ترسند
از ملامت هیچ ملامت کننده واین فضیلت حضرت خداوند سبحانه است
ارزانی میدارد آنرا که میخواهد از ینجاست که از حضرت رسالت صلی
الله علیه وسلم مرویست که من تمسک بسنتی عند فساد امتی
فله اجر مائة شهید یعنی هر کس چنگ در زند بسنت من نزد
فساد امت من پس او را اجر صد شهید باشد وفساد امت
عبارتست از ظهور هوا وبدعت وعادات ورسومی که بر
خلاف سنت است پس هر که متابعت سنت کند بر ضد رسوم
وهوا وبدعت خلق مقررست بطعن وتشنیع وملامت
ایشان مبتلا خواهد شد وبحکم این حدیث اجرک علی قدر
طبعک خطاب بعایشه رضی الله عنها اجرا واجر صد شهید
باشد واز شیخ ذو النون مصری رحمة الله علیه منقولست که
از جمله علامات حضرت حق سبحانه وتعالی متابعت حبیب
اوست صلی الله علیه وعلی آله وصحبه وسلم در اخلاق وافعال
وجمیع سنن او ونیز از شیخ منقولست که از و سوال کردند

از محبت کفت آیتست که دوست داری آنرا که دوست داشته است
حضرت خداوند سبحانه وتعالی را ودشمن داری آنرا که دشمن
داشته است حضرت حق سبحانه وتعالی را وبکن آنرا که حضرت
ومکن آنرا که ترا باز دارد ازو ونترسی ودر راه خدای عز وجل
از ملامت هیچ ملامت کری ومهربان باشی با مومنان ودرشت
باشی با کافران ومتابع رسول او باشی در دین واز شیخ جنید
قدس سره منقولست که فرمود راه های وصول بحضرت حق
سبحانه بر خلق بسته است مگر کسی که پی روی کند مر رسول را
صلی الله علیه وسلم وهم ازوی منقولست این راه را کسی باید که رفت
کتاب خدای عز وجل بدست راست گیرد وسنت رسول را صلی
الله علیه وسلم بدست چپ گیرد ودر روشنائی این دو شمع
رود تا در مغاکی شبهات نا افتد ونه در ظلمت بدعت
در رساله مولانا یعقوب چرخی رحمة الله علیه هست که حضرت
خواجه ما یعنی حضرت خواجه بهاء الحق والدین قدس الله
روحه میفرمودند ما هر چه یافتیم به برکه عمل بآیات قران
واحادیث مصطفویه صلی الله علیه وسلم وطلب کردن نتیجه
ازان عمل در رعایت تقوی وحدود شرعیه وقدم زدن در
عزیمت وعمل کردن سنت وجماعت واجتناب از بدعت بود
وهم درین رساله است که بعضا از امت او را بولایت خاصه
محفوظ داشت ودلیل بران متابعت ظاهره وباطنه او را
کردانید که قل ان کنتم تحبون الله الآیه وهر که از سعادت
متابعت روی بتافت بشقاوت ابدیه ابدیه مستهلک
شد که قل اطیعوا الله واطیعوا الرسول فان تولوا فان الله

یحب



لا یحب الکافرین پس هر که خواهد تا بولایت خاصه مشرف کردد
از متابعت او را چاره نباشد واز خواجه ما قدس الله
سره سوال کردند طریقت بچه توان یافت فرمودند به شریعت
یعنی عمل کردن بشریعت وهم از خواجه ما قدس الله روحه
العزیز منقولست که فرمودند که ظهور خوارق عادات وکرا
مات اعتمادی نیست کار استقامت دارد ومتابعت سنت
واستقامت بجای اوامر را بجای آوردن واز همه نواهی باز
استادن واز شیخ نجم الدین کبرا منقولست که اگر شخصی را
بینی که می پرد بر هوا ومیرود در دریا ومیخورد آتش را
وغیر اینها از چیزهائی مانند کرامات بود ازو در وجود می
آید وحالا آنکه او ترک میکند فرضی از فرایض خدای را عز
وجل ویا سنتی از سنتهای رسول را صلی الله علیه وسلم
بدانکه او دروغ کوی است ودروغ دعوای ولایت وکرامات
میکند واین خوارق عادات وکرامات که ازو صادر
میشود کرامات نیست بحقیقت دانکه او بحر وشعبده است
در کتاب جواهر امام محمد غزالی است رحمة الله علیه بدانکه
کلید سعادت متابعت سنت است واقتدا کردن است
بر رسول صلی الله علیه وسلم نه تنها در عبادات
بلکه در جمیع عادات ودر جمیع حرکات وسکنات تا که در
نشستن وخواستن وکفتن وخفتن وآمدن ور
فتن پس بر تو باد که دستار را استاده بندی وازار
را نشسته پوشی وآغاز از راست کنی در پوشیدن
نعلین وموزه ودر بریدن ناخن ابتدا از مسبحه

دست راست بکنی و بترتیب ببری و از چهلک چپ بگذری و از انگشت
خرد چپ براست بگذری و ختم هر دو بکنی و در بریدن ناخن پای
از چهلک راست آغاز کنی و ختم بر چهلک چپ بکنی منقول است
یکی از اهل الله و کو بند که او احمد ارقم است یکبار پیشتر پای
چپ را اول در موزه کرد و چون دانست که خلاف سنت کرده است
کفارت آن یک کره گندم صدقه کرد و آن پیشک پسر قند قریب
بصد و بیست و پنج من میشود الکامات ان شاء الله پس باید که جاهلان
راه داده نشود و گفته نشود که متابعت سنت در عبادات
نه در عادات که این گفتن و اعتقاد کردن در عظمای از بسی
دات را بر خود بستن است اما ترک سنت را در عبادات بی عذر
دانسته نمیشود وجهی و سببی غیر از کفر پنهانی و یا حماقت
پیدا این سخن آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
فرمودند صلوة الجماعة تفضل صلوة الفذ بسبع و عشرین
درجة یعنی نماز با جماعت زیاده است از نماز تنها گذاره بیست و
هفت مرتبه پس چگونه راضی باشد بنده مومنی عاقل بترک
جماعت بی عذر و فوت این ثواب عظیم و چگونه احمق نداند
خود را که اختیار کرده است یکی را بر بیست و هفت هر دو همچنانکه
شخصی چنین برابر دو دینار میخرد و او بیک دینار میفروشد مقرر
و پیداست که آنکس منسوب بحماقت میشود و اما کفر پنهانی آنست که
بخاطرش گذرد که اینچنین نیست که یکی ثواب بواسطه جماعت
بیست و هفت شود و چه مناسب است میان آن و این عدد
مذکور بلکه این را از جهت ترغیب یا از جهت دیگر گفته اند
و بر همین قیاس است حدیثی که در رشاء ان دستار وارد است

و مذکور



و مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **فصل در بیان لباس**
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البسوا من ثیابکم البیض
فلیلبسوا احیاءکم و کفنوا فیها موتاکم تلخیصش آنکه سفید
پوشید و کفن نیز سفید را باز یدقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله تعالی خلق الجنة بیضاء و ان احب الثیاب
الی الله تعالی البیض فلیلبسوا احیاءکم و کفنوا فیها موتاکم تلخیصش
آنکه حضرت خداوند تعالی بهشت را سفید و نورانی آفریده است
و دوست ترین جامها نزد حضرت حق سبحانه و تعالی
سفید است پس بپوشند زنده ها سفید را و کفن مرده های
خود نیز سفید را باز و چون وضع دستار از برای آنست
که تا کفن شود سفید بودن در وی سنت شد اگر چه یکبار
سیاه بستن نیز منقول است و دستار بستن و در وی را
فضیلت بسیار است عن النبی صلی الله علیه وسلم رکعتان
مع العمامة افضل من سبعین رکعة بغیر العمامة یعنی دو
رکعت نماز بدستار افضل است از هفتاد رکعت نماز بی
دستار و گفته اند در دستار بستن ده سنت است اول
آنکه سفید خالص باید پس فوطه بستن بدعت باشد دوم
آنکه دستار دراز باید نه عریض چون بهر عقدی ثواب
بود سیوم بزرگ باید تا کفن شود و دفع سرما و گرما
بکند در ترغیب الصلوة مذکور است دستاری که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم در میان هفته میبستی هفت گز بود
و آنکه در جمعه و عید بود دوازده گز بود و ظاهر آنست که
گز بزاز است که بعرض بیست چهار انگشت بعدد حروف لا اله الا الله

محمد رسول الله پس دستاری که کمتر از هفت گز بود ادای
سنت نکند چهارم با طهارت بندد پنجم روی بقبله بندد
ششم در هر عقدی صلواة گوید هفتم ایستاده بندد که
نشسته بستن فقر آرد در حدیث است ان موجبات الفقر تکو
ر العمامة جالسا هشتم آنکه هر جاهای که خواهد ویران کند
و از سر بندد باید که عقد عقد گشاید چنانکه بسته بود و
بیکبار بر زمین نیندازد نهم آنکه بعد از بستن در آئینه
یا در آب ببیند و راست سازد دهم آنکه با فش بندد در
طیبی که شرح مشکوة است مذکور است که فش ماندن از سنتهای
متوکده است که در گذاشتن او وعده است و در ترک او وعید است
قال النبی صلی الله علیه و سلم رکعتان مع الذنب افضل من سبعین
رکعة بغیر ذنب یعنی دو رکعت نماز با فش فاضلتر است از هفتاد
رکعة بی فش و عنه رسول الله صلی الله علیه و سلم ذنبوا
فان الشیطان لا یذنب یعنی با دم سازید دستار را و فش
مانید که شیطان فش نمی ماند این حدیث مبنی از وعید است
لیس منا من تشبه بغیرنا یعنی از ما نیست کسی که مانند کند
خود را بغیر ما و دیگر آنکه نهی صریح واقع است از اتباع
شیطان در نص قرآنک لا تتبعوا خطوات الشیطان انه
لکم عدو مبین و ابتدای سنت فش در حرب بدر بود
و آن حرب در سال دویم از هجرت بود و در همان سال
روزه رمضان فرض شده و در آن حرب جمیع اهل اسلام
سیصد و سیزده کس بودند و ایشان افضل خلق اند
و کفار نهصد و پنجاه کس بودند حضرت حق سبحانه و
تعالی پنج هزار فرشته بر اسپان ابلق سوار و دستارهای

سفید

در میان
دستار بستن
نشاندن

سفید فش ها را در میان دو کتف گذاشته بمدد اهل اسلام
فرستاد چنانکه خدای عز و جل میفرماید که یمددکم ربکم بخمسة
آلاف من الملائکة مسومین ای معلمین عمایمهم بان ارخوا اذنا
بها بین الکتفین و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم این
حال را مشاهده کرد فرمود اصحاب را امر نمودند تسوموا فان الملائکة
قد تسومت یعنی نشانه دار سازید دستارهای خود را بدرستی که
نشانه دار ساخته اند فرشته ها از حضرت اعلم الهدی ابو المنصور
رحمة الله منقول است که از جهت آن نشانه دار ساختند تا مومنان
بدانند که ایشان محتاج جنگ نیستند نه و هم در طیبی است که رسول صلی الله
علیه و سلم در جمیع احوال فش را ترک نکرده اند و فرو گذاشته اند مگر
در حالة سیر و فش را از زیر دستار باید قریب بجیب از جانب چپ
و در اکثر کتب فقه فی است که در میان دو کتف ماندن سنت است
در بعضی مستحب و در بعضی آنکه در میان پس گوش ماندن سنت است
پس معلوم میشود که بر بالای گوش یا پس گوش ماندن بدعت است
و در بعضی مکتوبات خواجه محمد پارسا رحمة الله مذکور است قال
عبد الرحمن عوف رضی الله عنه لقد عممنی رسول الله صلی الله علیه و سلم
بعمامة فسدلها من بین یدی و من خلف اصابع اخرجه ابو داود
رحمة الله از این حدیث و احادیث دیگر و از روایت که مستنبط است
از احادیث معلوم میشود که عمامه بستن سنت است و عمامه را دست
بستن نیز سنت است مقدار یک دست یا زیاده فش گذاشتن
نیز سنت است در پس یا بین الکتفین و سلف و کبرا قدس
الله اسرارهم در پیش گذاشتن فش را اختیار و آن احادیث
که دلالت میکند بر گذاشتن بین الکتفین آن در غزوات

بوده است و رحل سوری و همچنین تحت الحنک و آنچه علما و کبرا یاد
کرده اند هم بمقتضای حدیث آنست که من بین یدی فرمود صورت
حلم و وقار درین بیشتر است و محل ست باشارت اعتموا تزدادوا
حلماً و فش را خلانیدن بی حاجت و بی ضرورت نه پسندیده اند زیرا که
خلاف مقتضای حدیث و صل مقصود ست که سنت آنست که
موی سر در صورت حلم و وقار باشد که حلم و وقار از شرف مکارم
اخلاق موی منال است و سلف علما و کبرا قدس الله تعالی ارواحهم
باحادیث و معانی آن اعلم و اعرف بوده اند از متابعت ایشان
علی الحقیقت متابعت کتاب و سنت است و متابعت ایشان بر
امت فریضه است قال الله تبارک و تعالی یا ایها الذین امنوا
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم الایه و متابعت
کتاب و سنت است والله اعلم و احکم الی هنا کلامه متع الله به
الطالبین بمیامن انفاسه النفیسه و از حضرت خواجه ابو نصر
ولد خواجه مذکور است رحمهما الله نقل کرد کسی که روزی
دستاری بلا ریب ساختند و بستند و فرموده اند که این چنین
نیز سنت است و هم در طبی ست که مقدار فش بر سه گونه است
یک قبضه و دو قبضه و زیاده تا سینه یک قبضه ضعیف الایمان را
و دو قبضه متوسط الایمان را و زیاده کامل الایمان را و همچنین
امر معروف و نهی منکر که انکار قلبی ضعیف الایمان راست
و انکار زبان متوسط الایمان راست و تغییر کردن
بدست کامل الایمان و در خزانه و مبسوط و مختار الفتاوی
و غیرها آمده است که ادنای فش یک بدست است و متوسط تا میان
پشت دست مر طالب العلم راست تا نشیب گاه مر مفتی راست

ویک بدعت

رفش ماندن



و یک بدعت مر عوام را و در فتاوی حجه مذکور است که فش بر
شش نوع است مر قاضی را مقدار ابهام پنج انگشت و مر
خطیب را مقدار بیست و یک انگشت و مر دانشمند را مقدار
بیست و هفت انگشت و مر طالب العلم را هفده انگشت
و مر عامی را هفت انگشت و مر صوفی را چهار انگشت یعنی صوفی
عامی که اگر عالم باشد مقدار علما فش گذارد و اگر متعلم باشد
مقدار متعلمین و با آنکه گفته اند الصوفیه هم اوفر الناس
خطا فی سنه رسول الله صلی الله علیه و سلم پس خطا صوفی عامی
از سنت کمتر از عامی است که عامی کمتر او است و صوفی گمراه
گمراه کننده است که در وصایای خواجه عبد الخالق غجدوانی
قدس الله سره مذکور است که ای پسر عالمی مباش از صوفیان
جاهل که ایشان دزدان راه دین اند و در وصایای شیخ
شهاب الدین سهروردی است رحمه الله علیه تعلم العلم ولا
و لا تکن من جهال الصوفیه و عوامهم فانهم لصوص الدین و
قطاع الطریق علی المسلمین پس ازین روایات معلوم شد که کمترین
مرتبه در سنت فش یک قبضه است و آنچه از قبضه کمتر است ادای
سنت نکنند و اما باید دانست که کسی که مدتی در طریق رسم
و عادت بوده باشد متابعت سنت بکمال ربا الفعل از صورت
نشود مگر کسی که موفق و مؤید شود من عند الله
بیچاره نه بکس طریق آنست که همچنانکه رسوم و عادات از ز
مان خود ری اندک اندک مشوخ یافته باید که در متابعت سنت
و مخالفت رسم و عادت نیز بتدریج و اندک اندک عمل کند
تا غایتی که بکمال میسر شود مثلا کسی که سیاهی است یا رند ...

یا غیر اینها و فتن ملتان باران تیان و تجنیم و عیب میکنند نعوذ بالله
بالله که سنت را عیب داشتن کفر است زیرا که در فتاوی مذ
کور است که شخصی الکنت خود را البیر دیگری گفت این عیب کننده
کافر گردد و پس کسیکه خواهد تا سنت فتنی بجای آرد باید که آنرا
ظاهر سازد و در خلوتها و شبها و در اوقات نماز دو رکعت نماز
با فتن در ثواب هفتاد رکعت میشود چنانکه در حدیث آمده است
و همچنین در جمیع سنن بتدریج یعنی بدرجه درجه عمل کنند و جهد
و اهتمام نماید تا به سعادت من احیی سنتی فقد احیانی کان معی
فی الجنة مشرف گردد انشاء الله تعالی و اگر سعی کند و باعث
شود که تا دیگری نیز عمل کند بکند و احیاء سنت مستمر گردد بکند
این باعث شونده را مثل او ثواب دهند هر یکی از این جماعت که
بسعی او عمل کرده اند سبب شونده را آن مقدار ثواب دهند بی
آنکه از ثواب ایشان کم کنند و همچنین اگر شخصی بدعتی و
رسمی نو در میان مردم ظاهر کرده اند بر خلاف رضای خدای
عز و جل و رسول صلی الله علیه و سلم بعد و هر کسیکه باین بدعت
و رسم بد عمل کند این شخص را مثل گناه آن جماعت باشد که باین
بدعت و رسم او عمل کنند بی آنکه از وبال ایشان کم کرده شود
لقوله صلی الله علیه و سلم من احیی سنتی قد امیتت بعدی فان له من الاجر
مثل من عمل بها من غیر ان ینقص من اجورهم شیئا و من ابتدع بدعة ضلالة لا
یرضاها الله و رسوله کان علیه مثل آثام من عمل بها لا ینقص
ذلک من اوزارهم شیئا و معنی حدیث مشهور که رشد و نیز
بحکم حدیث الدال علی الخیر کفاعله و الدال علی الشر کفاعله بر علما
و مشایخ آمده است که شاگردان و اصحاب خود و سایر خلق را بقدر

من احیی سنتی ۲

وسع



وسع و عمل نیک بکنند و از شر و عمل بد و بدعت باز دارند
بلکه بر سلاطین و امرای اسلام که درین امر سعی نمایند که آنچه
بسعی دیگران عشر آن نشود و ثواب ایشان بسبب ثواب
دیگران اضعاف و مضاعف باشد و لیکن سعی ایشان
باین طریق باشد که آمران معروف و ناهیان منکر آنرا
اعزاز و اکرام تمام بکنند و مددگار ایشان باشند و هر کسی که
اندکی بی ادبی بسبب ایشان کند او را تادیب بلیغ کنند
تا دین الله را منصور و مظفر کردند و سعید دنیا و آخرت
گردند چون اهل النصرت دین او کرده اند بحکم کریمه و لینصرن
الله من ینصره و وعده او حق و کلام او درست و همچنین
هر خواجه و هر کدخدای که در کرد او جمعی از عیال و اطفال دیار
مصاحب با خشم باشند باید که بقدر وسع و طاقت در امر
معروف و نهی منکر سعی نماید تا از جمله مومنان و متصف
بصفت ایشان باشند که خداوند تعالی و تقدس میفرماید و
المومنون و المومنات بعضهم یامرون بالمعروف و ینهون
عن المنکر الایه یعنی مراد مومنون و زنان مومنه بعضی ایشان
دوستان بعضی اند باین معنی که میفرمایند یکدیگر را نیکی تا
عمل نیک کنند بدرجات اعلی برسند و نیز باز میدارند یکدیگر
از بدی تا از عذاب جهنم و درکات سفلی برهند تا اینکه عمل بر
عکس این کنند و یکدیگر را بندی فرمایند بفعل یا بقول همچنانکه
هر معصیتی مطلع شوند و اظهار کراهت و ناخوشی نکنند و گویند
که ایام جوانیست چنین ها می باشد و نیز گویند بیا تا عمر را خوش
گذرانیم عمر دوباره نیست و نیز یکدیگر را از نیکی باز دارند مثلا

ودر وقتی یکی بمسجد خواهد رود و میگویند تا ما هم جماعت کذاریم
اینجا نیز جماعت حاصل است و حالا آنکه او را در رفتن بمسجد
بهر قدمی ثواب بنده آزاد کردن حاصل میشود و وعدهای
دیگر که در اخبار آمده است الی ما شاء الله و این شخص
بسبب آنکه دیگری را از نیکی باز میدارد و به بدی میفرماید در
زمرهٔ منافقان داخل میشود و متصف بصفت ایشان میگردد
چنانکه خداوند سبحانه وتعالی میفرماید المنافقون والمنا
فقات بعضهم من بعض یأمرون بالمنکر وینهون عن المعروف
الآیه هر کسی سعی در امر معروف و نهی منکر بیشتر نماید بهترین
مردمان اوست چه در خبر است از حضرت رسالت صلی الله علیه و
سلم سؤال کرده شد که من خیر الناس یعنی کیست بهترین
مردمان حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که امرهم بالمعروف
وانهاهم عن المنکر یعنی فرماینده‌ترین ایشان به نیکی و بازدا
رنده‌ترین ایشان از بدی و چون اعتقاد و عمل اکثر اهل
زمان برخلاف این بود طول یافت اما بباید دانست که ستر
عورت بکنند و دیگر آنکه از وجه حلال حاصل شده باشد و دیگر آنکه
دفع هلاکت بکنند از وجه سرما وغیره ولیکن آن مقدار که دفع تشویش
سرما و گرما بکنند تا بحضور دل توانند عبادت کردن و بجماعت حا
ضر شدن موجب اجر و ثواب است و پوشیدن لباس مباح است
ولیکن بر تقدیری که بر ان تکبر نکنند از جهت آنکه تکبر حرامست
ومعنی تکبر ناکردن آن نیست که با جامهٔ نیکو همچنان باشد پیش
از آنکه بود و این روایت در تجنیس وغیره از فتاوی مذ
کور است و پوشیدن جامهٔ ابریشمین مردان را حرام است

وموجب



وموجب حرمان از بهشت است لقوله علیه السلام انما یلبس الحریر
من لا خلاق له فی الآخرة و همچنین نشستن بر وی و بالین
ساختن و بقولی رواست چون پوشیدن او در حرب و همچنین
مردان را حرام است پوشیدن جامهٔ زربفت و انگشترین زر
و تکمه وغیرها از اسباب زینت ولیکن زنان را پوشیدن
ابریشمین و زر مباح است و اولی آنست که نپوشند نظر به
ظاهر حدیث مذکور و آیه اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا
و همچنین حرام است استعمال زر و نقره مرد و زن را چون کاسه
و مجمره و دوات و سرمه‌دان و میل سرمه‌دان و خلال و ما
نند آن و همچنین حرام است مرد و زن را انگشترین و دستبانه
وغیرهم از اسباب زینت از برنج و آهن و مس و پوشیدن
جامه‌ها که در اعلام شبهٔ کفار است منهی است نهی
رسول الله صلی الله علیه وسلم ایاکم والحمرة فان الحمرة من زینة
الشیطان یجب الحمرة و در بستان شیخ ابو اللیث است که مکرو
هست پوشیدن جامه‌ها که رنگ کرده باشند بمعصفر و زعفران
و ورس یعنی پوشیدن زرد و سرخ ولیکن در شرعة مذ
کور است که پرهیز کنند ازین دو رنگ و اما سبز پوشیدن
سنت است و هم در شرعه است که جامهٔ منقش نپوشند
خاصه آنکه در وی صورت حیوان باشد و آنچه با ابریشم
دوخته باشند نیز نپوشند و آن جامهٔ تنگ نپوشند
که بدنش نماید زیرا که آن سبب لعنت باشد لقوله صلی الله
علیه وسلم لعن الله الکاسیات العاریات یعنی لعنت
کرده است خدای تعالی یا آنکه لعنت کند و از رحمت خود رانده

زنان پوشنده و برهنه را همچنین زنانی که معجر چله پوشند که مجموعی
از چله‌های بهشت خواهد بود نعوذ بالله و حدیث مطلق است و اشارت
بآنست که نسبت زنانست که این جامه تنگ را پوشیده کرده و
بنا محرمان نماید یا آنکه در خانه نشینند و بنا محرمان نه نماید ولا
جمله پسندن جامه درشت پوشیدنست که مرویست از عایشه
رضی الله عنها که بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم گلیم رشته و ازار درشت بیرون آورد و گفت قبض کرده
شد روح مطهر او درین و در خبر است که من رق ثوبه رق
دینه یعنی هر کس را جامه تنگ و باریک شد دین او تنگ و ضعیف
شد و جامه درشت عرق را بهتر درچیند و فروتنی آرد پوشیدن
پشمین سنت انبیاست علیهم السلام و نشانه فروتنی است
و پوشیدن گلیم مستحب است و اول کسیکه گلیم پوشید سلیمان
پیغمبر بود صلواة الله علیه از جهت مانند کردن خود را بدرویشان
از سنن انبیا علیهم السلام پوشیدن پیراهن سنت است
پیش از ازار و اول کسی که ازار پوشید ابراهیم خلیل بود صلوة
الرحمن تا حایل میان عضو او و زمین فرمود تا با او غسل
و کفن بالای او باز شد و در خبر است که دوست ترین جامها
نزد رسول ما صلی الله علیه وسلم پیراهن بود و پیراهن
او بر بالای شتالنگ بود تا قریب بنصف ساق و ازار او
نیز همچنین بود ولیکن ازار آن پایان تر از ازار مر باید بمقدار
تا پشت پای او را پوشد و آستین پیراهن رسول صلی الله
علیه وسلم تا بند دست بود بروایتی تا سر انگشتان و از امیر
المؤمنین علی رضی الله عنه نقل است که در ایام خلافت او

دوازده



دوازده درم بخریدند که بعضی از حرم بود و شستن و پاکیزه ساختن
سنت است و سبب دور شدن غم و اندوه است و سنت در پو
شیدن جامه آنست که ابتدا از دست راست بکند و در نعلین و کفش
و موزه ابتدا از پای راست بکند و نشسته شده پوشیدن و در
کشیدن ابتدا از دست چپ بکند و یک پای پوشیده و دیگری برهنه
نرود و همچنین یکدستار را از آستین و یا ردا و فوته بر یک طرف
کتف انداخته نرود و همچنانکه بعضی میکنند بلکه بهر دو کتف
~~انداخته نرود و همچنانکه بعضی میکنند~~ بهمین باید انداخت و جز
این بدعت بود و گاهی پا برهنه رفتن لتواضع الله تعالی سنت
است بفعل و بقول و موزه را در وقت پوشیدن بیفشانند
تا چیزی او را نرنجاند و موزه پوشیدن سنت است در حرب و
غیره و موزه سیاه سنت است و منقول است که فرعون مو
زه سرخ پوشیدی و هامان سفید پوشیدی و در خبر است که
هر چه‌های حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم جامه نو پو
شیدی در روز جمعه پوشیدی و نیز در وقت جامه نو پوشیدن
این دعا را خواندی اللهم لک الحمد کما کسوتنیه اسألک خیره
وخیر ما صنع له و اعوذ بک من شره و شر ما صنع له و در
خبر است که هر کس که جامه نو پوشد و بگوید الحمد لله
الذی کسانی هذا و رزقنیه من غیر حول منی ولا قوة گنا
هان پیشین و پسین او آمرزیده شود گناهان کسی که
بعد از طعام بگوید الحمد لله الذی اطعمنی هذا الطعام
و رزقنیه من غیر حول منی ولا قوة و در شرعه است کسی بر
دیگری جامه نو دید گوید البس جدیدا و عش حمیدا و مت شهیدا

در احیاء علوم مذکور است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم هر
جامه‌ای که جامه نو پوشیدی گفتی الحمد لله الذی کسانی ما اواری به
عورتی واتجمل به فی الناس و هر جامه‌ای که نو پوشیدی کهنه را به
فقیر دادی و فرمودی هر مسلمانی که بپوشاند کهنه بر مسلمانی خا
خالصاً لله باشد در پناه خدای عز و جل و حفظ او در زنده گی
و مرده گی مادامی که آن جامه بر آن کس باشد و در شرعه است
هر جامه‌ای که جامه بکشد باید که بپیچیده ماند تا شیطان نپوشد
و در خبر است که جنیان از جامه‌های آدمیان فایده گیرند هر
جامه‌ای که بپیچیده نماند پس کسی از شما جامه یا پیراهن
پوشد بگوید بسم الله الرحمن الرحیم به درستی که نام خدای
عز و جل مهر آن جامه باشد و باید که در پوشیدن جامه نیت
ستر عورت و عیب کند و دوست بدارد اهل اسلام در
وقت پوشیدن ونکارد فاتحة الکتاب بخوانند و در شرعه است
جامه اگر بسیار است باید یکی از بهر زن و یکی از بهر
مرد و یکی از بهر مهمان و باید که متوسط باشد در نرمی و
درشتی تا به سنت نزدیک‌تر باشد فراش رسول صلی الله علیه
وسلم که بر و خواب رفتی از چرم بود و در درون او لیف
خرما بود و همچنین بود او و در احیاء علوم است که طول
فراش رسول صلی الله علیه وسلم دو گز بزاز بود یا قریب
بدین و عرض او یک گز از بزاز و یک انگشت یا قریب بدین
و مر او را صلی الله علیه وسلم گلیمی چه بود که هر جا رفتی دو
تاه کرده در زیر پای انداختی و گاهی بر بوریا خواب رفتی
که از بوریا چیزی نبودی در حقیقی وعادت شریف حضرت

صلی الله



صلی الله علیه وسلم چنان بودی که هر چیز را از چهارپا و از سلاح
متاع نام نهادین کردی اسم اسب عقاب و اسم شتر قصوا ر
و استر دلدل و اسم حمار یعفور و اسم گوسفند یک شیر او را خور
دی عینه و اسم شمشیر او که در حرب با مراهی او بود ذو الفقار
بود و آن شمشیر بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
از غنایم بدر از جهت خود اختیار کرده بودند بعد از آن
با میر المؤمنین علی رضی الله عنه بخشیدند و آن شمشیر منبه
ابن الحجاج و بروایت سر ابن الحجاج و آنچه روافض خذلهم
الله گمان برده‌اند می‌گویند که ذو الفقار از آسمان فرود
آمده است از جهت امیر المؤمنین علی رضی الله دروغ محض
و مبنی مذهب روافض خذلهم الله بر دروغ است چنین
ذکر کرده است امام شمس الائمه سرخسی رحمه الله علیه و ذو
الفقار استخوان پشت را گویند و چون در آن شمشیر
شکستگی چندی بود حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
او را تشبیه با استخوان پشت کرده بودند او را ذو الفقار
نامیده‌اند و اسم شمشیر دیگر مخذم و دیگر رسوب و اسم
کمان کتوم بود و اسم ترکش کافور و او را صلی الله علیه
وسلم آبدستی بود از سفال که با و وضو ساختی و از
او آب خوردی و مردم فرزندان خود را که اندک عقل دا
شتی بنزد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرستاد تا از
آب آن آبدست خوردندی و بر روی دیدها خود ما
لیدندی و تبرک کردند فصل سیوم در
بیان اکل و شرب قال الله تبارک و تعالی کلوا و اشربوا

ولا تسرفوا یعنی بخورید و بیاشامید و از حد مگذرانید و بحرص تمام
مخورید و فرمود عز سلطانه کلوا من الطیبات واعملوا صالحاً
یعنی گفته‌اند طیبات مباحات لذیذه است و بعضی گفته‌اند حلال صاف
قوام است حلال آنست که در تحصیل او معصیت نرود و صافی آنکه خدای را
عز و جل در وی فراموش کرده نشود و قوام آنست که جان و عقل را
نگاه دارد و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اکل طیباً و
عمل فی سنة وامن الناس بوائقه دخل الجنة یعنی هر که حلال
پاک خورد و کارش بسنت بود و ایمن باشد از شر فتنهٔ وی مردم
در آید جنت را و نیز در دعا فرمود اللهم انی اسئلک رزقاً طیباً
وعلماً نافعاً وعملاً متقبلاً بدانکه خوردن فرض است آنمقدار که دفع هلا
کت کند و اجر و ثواب است آنمقدار که نماز را ایستاده گذارد و روزه
دارد و مباح است تا سیری تا قوت زیاده شود و حرام است زیاده
از سیری مگر از جهت قصد قوت روزهٔ فردا یا از جهت آنکه
مهمان شرم ندارد اگر زیاده از سیری خورد بی عذر و
حلال داند کافر گردد نعوذ بالله در شرع است فرض در اکل
آنست که از حلال طیب باشد مقدار کفایت و این اعظم
فرایض است از جهت آنکه اصل و منبع خیرات اوست در
خبر است که ان العبادة عشرة اجزاء تسعة منها طلب
الحلال و واحد منها سایر العبادات و حلال حاصل نمی
تواند کرد مگر دانای زیرک و حلال طیب باید که چیزی
باطل کرده و علم اکل و شرب مقدم است بر علم عبادات
با کل شرب همچون حصول نماز است بطهارت و آیة کلوا
من الطیبات و حدیث مبنی از این مقدم و در بستان

شیخ



شیخ ابو اللیث است که چهار خصلت در طعام خوردن فریضه است
اکل حلال خوردن فریضه است دوم دیدن طعام حضرت
خداوند سبحانه و تعالی را دانستن سیوم راضی بودن
بهر چه رسید چهارم قوت آن طعام را در معصیت صرف
ناکردن و در تنبیه العباد مذکور است که سنت در طعام
خوردن بیست و سه چیز است اول هر دو دست شستن
تا بند دست پیش از طعام از جهت دفع جنون و یک
دست شستن و یا انگشت را شستن ادای سنت
نکند دوم دست شستن جوانان پیش از پیران پیش
از طعام و بر عکس بعد از طعام سیوم در سفره خوردن
که سفره از سفر آخرت یاد دهد و دو است نزد رسو
ل الله صلی الله علیه و سلم آن بود یک بر زمین خوردن
یا سفره بر زمین بودی و فرمودی من بنده ام و بنده
وار میخورم یعنی بر زمین بنده وار می نشینم یعنی
بدو زانو و در خوان خوردن فعل ملوک است و در
دستار خوان خوردن فعل عجم و لیکن حرام و
نهی نیست چهارم بر پای چپ نشستن و راست
ایستاده کردن یا بدو زانو نشستن بر سر دو پای
نشستن نیز منقول است پنجم بسم الله الرحمن
الرحیم گفتن در اول طعام و اگر فراموش کرد
در وسط یا در آخر یادش آید چنین گوید بسم الله
اوله و آخره و باید که بسم الله را بلند گوید تا
دیگران را یاد دهد ششم الحمد لله گفتن در آخر

طعام و گفته اند که بسم الله و الحمد لله ناگفتن در طعام موجب لعنت است
و بعضی گفته اند که موجب کفر است و حمد را و حمد را بلفظ شکر بر نهاد
بجا آنرا منع نشود از خوردن مگر آنکه فارغ شده باشد هفتم
در اول طعام نمک چشیدن که مروی است که رسول صلی الله علیه
و سلم امیر المؤمنین علی رضی الله عنه را فرموده اند که آغاز
طعام و انجام طعام بنمک کنی که نمک شفای است از هفتاد درد که
بعضی از آنها دیوانگی و خوره و پیسی و درد شکم و درد دندان
و هم در خبر است که هر کس که ابتدا و ختم بنمک کند آن طعام را
در قیامت حساب نباشد و گناهانش آمرزیده شود و گناهان
آنکسی با او طعام خورده است و نمک را بانگشت نر و شهادت
بر دارد هشتم هر سه انگشت خوردن و انگشت نر است و دو
دیگر دیگر که در پهلوی وی است و اگر چهارم را گاهی بسازد باکی
نیست و بچهار و پنج انگشت خوردن دب حریصان و بدان
و فعل شیطانست و بیکی فعل متکبران است نهم نعلین و
کفش را کشیدن پیش از طعام دهم بدست راست خوردن
چه در خبر است بخورید هر یک از شما بدست راست و بدهید
هر است بدر بستی که شیطان میخورد و می آشامد و میدهد
و میگیرد بچپ یازدهم حاضر کردن سرکا و سبزی بر سفره
عن رسول الله صلی الله علیه و سلم من اکل الخل فی طعام
علی رأسه ملک یستغفر له حتی یفرغ یعنی هر که سرکا
بخورد فرشته بر سر آنکس ایستد و آمرزش گناه او
خواهد تا غایت از خوردن فارغ شود و گفته اند که
در سفره که سبزی باشد ملائکه آنجا حاضر شوند و نیز گفته اند که

بسبزی در



بسبزی در طعام راننده شیاطین است دوازدهم از پیش
خود خوردن اما در میوه از اطراف دیگر توان خوردن که
مختلف باشد سیزدهم نان را بدو دست شکستن زیرا که
این بتعظیم اقرب است عن النبی صلی الله علیه و سلم اکرموا
الخبز فان الله انزله برکات السماء چهاردهم ناشکستن
نان درست مادامی که شکسته باشد پانزدهم اول از
کناره طعام و نان خوردن تا بمیانه رسد و ابتدا از
میانه نباید کرد که برکت آنجا نازل شود شانزدهم خو
ردن آنچه از دست در سفره افتد در خبر است که هر که لقمه
از دستش افتد باید که بگیرد و پاک سازد و بخورد و نگذارد
تا شیطان بخورد در خبر است که هر کس بخورد آنچه از مایده افتا
ده است همیشه گشاده روزی باشد و نگاه داشته شود از
حماقت او و فرزندان او و فرزند فرزندان او و دور داشته شود
از خوره و پیسی و دیوانگی او و فرزندان او در خبر است که
بخورید آنچه را که از خوان افتاده که آن کابین حور عین است
هفدهم لیسیدن کاسه و ظرف که در وی طعام است در خبر است
که هر که در کاسه طعام خورد و لیسد آن کاسه آمرزش خواهد
گناه او را و اگر برای شیطان گذارد آن کاسه او را دعای بد کند
و گوید خداوندا او را مبتلای شیطان ساز همچنانکه او مرا مبتلای
شیطان کرد و باید که بعد از لیسیدن ظرف باندک آب بشوید و
آنرا بخورد تا ثواب بنده آزاد کردن یابد هژدهم لیسیدن
انگشتان بعد از طعام تا غایتی که سرخ شود در خبر است که
رسول صلی الله علیه و سلم چنین کردی و فرمودی دانسته نمیشود

برکت در کدام است یعنی در بقیهٔ انگشتان باشد یا در خوردهٔ شده
وگفته اند در لیسیدن انگشت ابتدا از انگشت میانه کنند و ختم
بر انگشت نر در خبر است که ان الله وملائکته یصلون علی الذین
یلعقون اصابعهم سوم هم خلال دندان کردن بعد از طعام که
موجب صحت دندان است وکشیدن روزی بسته خلال از چوب
تلخ باختن چنانکه مسواک از چوب تلخ است چون شفتالو
وگفته اند خلال از چوب بید سیاه باید یا زرد و نباید چوب
خلال نکنند بچوب گل و انار و گردو گی و جاروب و ریحان
و مورد و بردی و گشنیز است بکلم فرو بردن آنچه بزبان
از دندان گیرد و آنچه و انداختن آنچه بخلال گیرد بدست
دوهم دستها را در یک طشت شستن بی آنکه آب را در هر
دفعه ریزند که موجب جمعیت است و بعضی گفته اند که مراد
از حدیث اجمعوا وضوءکم جمع الله شملکم این است سیوم
خواندن اللهم بارک لنا فیما رزقتنا خیرا منه و اگر شیر
خورده باشد گوید اللهم بارک لنا فیما رزقتنا وزدنا منه
و در احیاء العلوم مذکور است که بعد از طعام سورهٔ
لایلاف و اخلاص خوانند و آن مستحب در طعام خوردن
چهار چیز است اول طعام را با دیگری خورد اگرچه آن
اهل و لذتش باشد در خبر است اجتمعوا علی طعامکم
و یبارک لکم فیه و نیز در خبر است که الاکل مع الاخوان
شفاء در خبر است که شر الناس من اکل وحده و ضرب
عبده و منع رفده ونکح یده یعنی بدترین مردم کسی است که
تنها خورد و بنده اش را بزند و بخششی از کس باز دارد

وجماع



و جماع بدستش کند و این موجب لعنت است همچون جماع
بحیوانات و در پس کردن اگرچه منکوحه و بنده اش باشد
دوهم بودن کسی بر طعام که اسم او و اسم نبی صلی الله علیه
وسلم باشد یعنی محمد یا محمود یا احمد سیوم نا بر داشتن
دست از طعام در میان جمع تا ایشان نیز بر دارند زیرا که
سبب خجالت و بیکری شود در خبر است حضرت صلی الله
علیه وسلم بعد از همه کس دست از طعام بر گرفتی چهارم
بر چشم مالیدن تری دست شسته را بعد از طعام در خبر است
اذا توضأتم فاشربوا اعینکم الماء ولا تنفضوا ایدیکم فانها
مراوح الشیطان قیل لابی هریره رضی الله عنه فی الوضوء
وغیره قال الیهم فی الوضوء وغیره در شرعه مذکور است که
بعد از طعام نبی صلی الله علیه وسلم دست شسته را بر روی و
ساعدها و سر مالیدی و اما آداب بپشت شش است اول خور
دن بعد از گرسنگی دوهم دست باز داشتن بعد از طعام
پیش از سیری سیوم پاک کردن بر روی مال وکذا لشستن
تا تری دست باقی باشد در وقت خوردن چهارم بسم الله
خیر الاسماء بسم الله رب الارض و رب السماء بسم الله
الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع
العلیم گفتن در ابتدا نقلست که ابو مسلم خولانی را کنیزکی
بود در طعام او زهر انداخت و او خوردی و اثر ظاهر نشد
بعد از دیری کنیزک او را گفت سبب چیست مدتی دراز
شد که در طعام تو زهر می اندازم تا اثر نمیکند بتو گفت
چرا چنین کنیزک گفت از جهت آنکه پیر و بزرگ شده ای بی او را

اورا اکرام کرد و گفت از جهت آن اثر نکرد که در وقت طعام
خوردن بسم الله خیر الاسماء تا آخر می خواندم پنجم دست
بطعام نا آوردن تا غایتی که کسی دست آرد که مقدم است
بروی در علم یا در سال یا صاحب خانه ششم لقمه را خورد گر
فتن هفتم نیک خاییدن هشتم دست بلقمهٔ دیگر نا بردن
پیش از فرو بردن پیشین نهم سر را بلند نا داشتن دهم
سرنگون نا داشتن یازدهم دهن را بمبالغه نا گشا
دن دوازدهم در اول هر لقمه بسم الله الرحمن الرحیم
گفتن و در آخر هر لقمه الحمد لله رب العالمین گفتن
سیزدهم چشم را در پیش خود داشتن چهاردهم در و
قت سرفه و عطسه روی را گردانیدن پانزدهم در وقت
بیرون آوردن چیزی از دهان چون استخوان و مانند
آن روی گردانیدن و بدست چپ گرفتن شانزدهم
لقمهٔ چرب در سرکا و مانند آن نا زدن هفدهم لقمهٔ
گزیده را در شوربا و نان خورش بهر دو نا کردن هژدهم
دست بظرف نا آوردن تا غایتی که دیگری دست بیرون
کند نوزدهم بدور نا انداختن استخوان و خربزه و مانند
آن بلکه در پیش خود جمع باید کردن بستم الحاح نا کر
دن دیگری را بر خوردن مگر مهمان را بر خوردن نا
فعی بیست یکم لقمهٔ چکیده نا برداشتن بیست دوم
اشنان و آنچه دست بان شویند بدست راست گرفتن و
بکسیک بر دست راست دادن و همچنین طشت را
گردانیدن بیست سیوم طهر کما فلذ فی الذنوب گفتن

آب ریزنده



آب ریزنده را بر دست بیست چهارم آب را از دهن نرم ریختن
بر طشت تا بر جامهٔ او و دیگری نجهد بیست پنجم نا خوردن
پیش از آنکه طشت را از میان بیرون برند بیست ششم دو
رکعت نماز از جهت شکرانه گذاردن اما منهیی در طعام
دوازده است اول مکروه داشتن از طعام چیزی را بی سبب
همچنانکه پس ماندهٔ کسی را مکروه دارد با آنکه پس خوردهٔ مؤ
من را خوردن سبب شفاست و موجب ثوابست مگر چیزی که
او را فربکند چون سوخته و زغار بسته و گندیده و بدبو شده
دوم عیب کردن طعام را در خبر است که عیب نکرد رسول
صلی الله علیه و سلم طعامی را هرگز و لیکن میل داشتی خور
دی و گر نه گذاشتی سیوم میانهٔ نان را خوردن و کناره را
گذاشتن چهارم در تاریکی خوردن زیرا که توهم رسیدن
مکروه باشد از گزنده و غیره پنجم گذاشتن طعام از جهت
افتادن مگسی لیکن مگس غوطه دادن و بیرون انداختن
و طعام را خوردن که در خبر است که در یک بال او درد است
و در دیگر دارو و بال درد را پیشتر خلانند علمی رحمهم الله
گفته اند که می تواند که بحقیقت درد و دارو در بالهای او
باشد و می تواند که مراد از درد کبر بود و بدر که داشت خود و بر
داشتن خود را از آنکه مباح داشته است رسول صلی الله علیه
و سلم پس بفرمود تا او را در طعام غوطه دهند از دفع کبر و
قهر نفس اماره ششم ایستاده و راه روان طعام خوردن زیرا
که دلالت بر دناءت و ناکسی میکند هفتم گوشت را بکارد
بردن قال النبی علیه السلام لا تقطعوا اللحم بالسکین کما یفعله

الاعاجم ولکن انهسوه فانه اهنا وامرا النهش گزیدن بدندانهای
پیش وقوله اهنا، وامرا یعنی گوارنده تر و گوارنده و بهر پاره
بکارد نیز منهی است هشتم دست را افشاندن نهم سر را
پیش بردن در وقت و هم بر خوابیدن و در پیش طعام از جهت
غیطه یازدهم از پیش طعام برخواستن الا جهت کاری یا آنکه
هنوز حاجت بطعام دارد مگر آنکه از فوت جماعت ترسد دوا
زدهم گوش داشتن آواز در طعام پوشد بلکه طعام یککس
دو کس را کفایت و دو چهار را و بهمین قیاس طعام را بیک
بار نخورد مبادا که کسی شریک شود اما مکروه در طعام نیز
دوازده است اول ظرف طعام مس و روی بودن ولیکن
باید که از چوب و سفال بود دوم مالیدن کاسه و نمکدان
و مانند آن بخرنان اما مالیدن نمک تنها و شیرینی و آنچه بنان
خورده شود مکروه نیست اگرچه ترک اولی است زیرا که
ما مامورم بتعظیم او همچنانکه در حدیث اکرموا الخبز گذشت
و گفته اند در یک لقمه سیصد و شصت کس کار میکنند اول
ایشان میکائیل است که آب از خزانه رحمت میفرستد و
آخر ایشان نانبز سیوم طعام را بیشتر پیش بردن بلکه
پیشتر پیش بردن بلکه باید بیشتر طعام آمدن چهارم در
طعام پف کردن که آن برکت را ببرد و عنه النبی صلی الله
علیه وسلم النفخ فی الطعام یذهب بالبرکة و همچنین در
آب نیز اگر خسی باشد پف نباید کرد ولیکن ظرف را
کج بکنند تا آب بیفتد پنجم طعام را گرم خوردن که
آنرا برکت نباشد لقوله صلی الله علیه وسلم ابردوا الطعام





فان الحار غیر ذی برکة ششم طعام را بوی کردن هفتم
خاموش بودن در خوردن که تشبه بمغان شود بلکه از
سخنان و حکایات صالحان و بار یابان گوید هشتم
در راه خوردن نهم دست را بشوشتنی پاک کردن دهم دست را
با کارد را بنان پاک کردن و نا خوردن و اگر بخورد باکی نبود
یازدهم طعامهای گوناگون بجهت تکلف ساختن بلکه
طعام یکنوع باید در آثار آمده است روزی امیر المؤمنین عمر رضی الله
عنه خطبه می فرمود در اثناء خطبه گفت بشنوید ابوذر
غفاری گفت نمیشنویم گفت چرا گفت زیرا که مخالفت رسول
صلی الله علیه وسلم کردی گفت چون گفت دیدم در منزل
تو دو دیگ مائده طعام می پختند امیر المؤمنین عمر رضی الله
عنه اشارت کرد به پسر خود که جوابش بگوی گفت دو دیگ دیگ
طعام ما بود و در دیگ دیگر آش بر منبر مرتفعی بود دوازدهم
دوازدهم شکم را پر کردن از طعام لقوله صلی الله علیه وسلم
ما ملاء آدمی وعاء شرا من بطنه نقل است از فضیل ابن عیاض
رحمة الله علیه که گفت دو خصلت که دل را سخت میسازد
پر خوردن و پر گفتن ولیکن پر گفتن ثمره پر خوردن
و گفته اند بسط لطیف اند که مردم ایشان را دشمن میدارند بجهت
آنکه از ایشان رنج بمردم رسد پر خور و متکبر و بخیل اما
حرام در طعام خوردن سه چیز است اول در ظرف زر یا
نقره طعام خوردن و آب نوشیدن مرد و زن را دوم زیاده
از سیری خوردن چنانکه گذشت سیوم ذله برداشتن
طعام بی آنکه صاحب طعام گوید که بردارید مگر آنکه دلالت

عرف باشد در شرعه مذکورست که در طعام خوردن نیت کند امر خدای تعالی را پیش می برد که بخورید فرموده است و دیگر بصلاح آوردن نفس که مرکب روح است و کسی را که نیت زیاده از سیری نمی خورد و از ذکر خداوند سبحانه و حمد و شکر او غافل نیست پس بنشیند بر طعام با حضور و بخورد و با ایثار یعنی بگذارد مرغوب خود را بدیگری و برخیزد از طعام بخوف یعنی بترسد که خداوند سبحانه او را باز خواست کند بلکه پشیمانی های این و بترسد از آنکه این طعام سبب معصیت شود و بترسد از درازی حساب و اندیشد که عاقبت این جز خواهد بود اما سنت آب خوردن آنست که ظرف آب را بدست بگیرد و بنام الله بنوا بخورد و به سه دم و در هر دمی در اول بسم الله و در آخر الحمد لله گوید و بعد از آن هر دمی ظرف را از دهن دور سازد و نفس و اگر بیکدم خورد نیز رواست کراهت مروی است و بعد از خوردن الحمد لله الذی جعله عذبا فراتا برحمته ولم یجعله ملحا اجاجا بذنوبنا و آب را بار یک بخورد نه بر دهان که درد جگر از آن میشود و بر ناشتا نخورد که قوت را کم سازد و ایستاده نخورد لقوله صلی الله علیه وسلم لا یشربن احد منکم قائما فمن نسی فلیستقی مکث آب زمزم اگر عرض کنند رد نکنند چنانکه بوی خوش شیر را رد نکنند و اگر جمعی آب طلبند اول بر راست آب خوراند و در آخر خوردن را و ظرف را بر دست راست گردانند که والله و بر کسی که بر جب مکر باذن صاحب دست راست و اختیار کند سرد ترین آب را که آن فروتنانه شده شربت تشنگی را و باعث

وبرخیزد بسم





ترست هر نکو و دوست ترین شربتی بنزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم شرین و سرد بود و در خبرست که هر کس که گناه بسیار باشد آب داد که بسته خود سازد یعنی ضعیفان و بیوه گان و یتیمان و چهارپایان او و غیر اینها را آب دهد فصل چهارم در بیان مخالطت و صحبت با خالق بطریق ترجمه کلام امام محمد غزالی رحمة الله علیه که در بدایت است بدانکه مصاحبی که نسبت از تو لحظه و هیچ باشست در حیات و ممات و خواب و بیداری و سفر و حضر خداوند و خالق تست تعالی و تقدس و اگر بدانی او را حق شناخت بگیری او را صاحبی و بگذاری خلق را بجای وای معنی در بستن هم باری زینها و البته سعی نمای و جهد کنی تا در هر شبانه روزی یک وقتی و ساعتی را بذکر و مناجات خواجه خود معروف داری و از غیر او باطن را خالی گردانی که در انجیل عیسی علیه السلام مذکورست که از آن مانیک میت را در تابات منهند تا آنکه مانک بر لب قبر گذارند حضرت حق سبحانه و تعالی با کمال جلال خود از آن بنده جاهل سوال کند اول آنکه ای بنده ظاهرت را که منظر خلق بسالها پاک و مزین ساختی و باطنت را که منظر منست ساعتی پاک نکرده اندی و حال آنکه هر روزی نظر بدل تو میکردم و میگفتم چه میکنی بغیر من و تو مستغرق بحز منی و بینه تو کری نمیشنوی و آداب صحبت مع الله سر فرو داشتن و جمع کردن خاطر ست و دوام سکوت و سکون اعضا و جوارح و شتاب کردن در امتثال امر او و اجتناب کردن از نهی و کم اعتراض کردن بقضا و قدر و دوام ذکر و ملازمت فکر و اختیار حق و نومیدی از خلق

و فروتنی از جهت هیبت و شکستگی بجهت حیا و گذاشتن حیله
کسب از اعتماد و ضمان و توکل بر فضل آنحضرت عز سلطانه
کردن و پرهیز او از این ست که این آداب شعار تو باشد در لیل
و نهار اما آداب عالم تحمل است و حلم را لازم داشتن و نشستن
با هیبت و وقار و سر فرو داشتن و تکبر ناکردن بر همه خلق مگر
بر ظالمان از جهت زجر از ظلم و اختیار فروتنی کردن در مجالس
و ترک هزل و مزاح کردن و شاگرد نرم بودن و درشتی نا
کردن و بچه نادانی جستن بکار و شاگرد را راه نمای کردن و ننگ
ناداشتن از گفتن نمیدانم و متوجه بسایل بودن و سعی کرده
در فهمیدن بخشش و دلیل را قبول کردن و انقیاد حق
کردن و بحق بازگشتن اگر خطا واقع شود و خواننده را
از علم مضر منع کردن و باز داشتن از آنکه مشغول شود بفرض
کفایت پیش از فرض عین و فرض عین آنست که بیاراید
ظاهر و باطن را بتقوی اقتدا کند متعلم اولا بافعالش
دنی بهره گیرد ثانیا از اقوالش و اما آداب متعلم با عالم اینست
که ابتدا بسلام کند و در پیش او سخن کم گوید و نگوید تا
استادش نپرسد و نپرسد تا اول اذن نطلبید و در وقت
معارضه نگوید که فلان بخلاف تو گفتی گفته است و اشارت
نکند بروی بخلاف رایش بگمان آنکه او از استاد اعلم است بصواب
و سخن پنهان نگوید با کسی در مجلس او و بهر سوی ننگرد بلکه
سر فرو انداخته نشیند و در نزد او بطریق ادب چنانکه نماز است
و بسیار نگوید در وقت ملولش هرگاه استاد برخیزد
او نیز برخیزد و او نیز موافقت کند و در راه نپرسد تا

غایتی که



غایتی که بمنزلش رسید و گمان بد نبرد در افعالی که ظاهرا ناخوش
نماید زیرا که او استاد عالمتر باشد بسر آن و قصه موسی و خضر
علیهما السلام یاد آرد و خطا را بجانب خود داند را نکه نظر به
ظاهر کند و گفته اند ادب عامی با عالم همچون ادب شاگرد
با استاد و اما آداب فرزند با پدر و مادر آنست که گوش بسخن
ایشان دارد و بایستد در وقت ایستادن ایشان و فرمان
ایشان را بجای آرد و در راه پیش نرود و آواز خود را بلند
تر از آواز ایشان نسازد و جواب ایشان به لبیک گوید و
بر رضای ایشان بتواضع و فروتنی باشد و منت ننهند
بخدمت و اکرام که ایشان را بکنند و بر ایشان بتیز نظر نکنند و بی
اذن ایشان سفر نکنند مگر در طلب علم دینی و حج و اما آداب که
مجالست بر عوام آنست که دخل در سخن ایشان و گوش
باراجیف و گزاف ایشان ندارد و تغافل کند از الفاظ بد ایشان
و احتراز کند از بسیاری ملاقات با ایشان بلطف و نصیحت
کند اگر امید قبول باشد اما آداب دوستان اول بباید
دانست که هر کس قابل صحبت و دوستی نیست پس دوستی
بانی از کسی باید طلبیدن که شرایط دوستی در او باشد زیرا که
صفات گذرنده است عن النبی صلی الله علیه وسلم المرء علی
دین خلیله فلینظر احدکم من یخالل یعنی مرد بر مذهب و خوی
دوستش است پس گویا بیند ملاحظه کند تا هر یکی از شما با که
دوستی میکند و نیز گفته اند که عن المرء لا تسأل واسأل
قرینه ان القرین بالمقارن یقتدی از حال مرد و صلاح و
فساد او مپرس و بو بین نزدیکان او را بدوستی که یار بیار

انکار کرد

اقتدا میکند و از پی او میرود و شرایط صحبت پنج است اوّل
عقل زیرا که صحبت احمق چیزی نیست بلکه شوم ست که صحبة
الاحمق شوم و بیشتر چنانست که بوجستت وجدای کند و بهتر
ین احوال آنست که مر خواهد تا با تو نفعی رساند بضرر مر انجامد
و گفته اند که دشمن عاقل بهتر از دوست احمق است دوم
خلق خوب پس یار که دوستی باید خوب خلق باشد
و بدخو نباشد یعنی آنکه خود را در وقت غضب و شهوت
نگاه نتواند داشت اما خلق خوب را بعض از سلف بیان
کرده است در وصیتی که مر پسر خود را فرموده و گفته ای جگا
نی که خواهی یکی مصاحب شوی باید که چنان باشد که اگر
خدمتش فرمای پاداش دارد و اگر با او صحبت داری بیا
راید و اگر نیکی بیند شمارد و اگر بدی بیند بپوشاند و اگر سخن
گوی باور دارد و اگر کاری کنی مدد کند ترا و اگر در چیزی نزاع
کنی ترا بر خود اختیار کند و از حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه
درین معنی نظمی ماثور است : ان اخاک الحق من کان معک : ومن یضر
نفسه لینفعک : ومن اذا ریب زمان صدعک : شتت فیک جمعه
لیجمعک : یعنی بتحقیق برادر حقیقی کسی است که باشد با تو
در همه امور دینی و دنیای و کسی ست که خود را اندازد در
ضرر تا نفع بتو رساند و کسی ست که هر جگاهی که حوادث روز
روزگار پریشان سازد پریشان سازد در کار تو جمعیت
خود را تا ترا جمع کرداند و نیز گفته اند : آنکه بیمت شد او در
بخستنی : وانکه بایت برید پیر بخستنی : وانکه زهرت دهد بده
دوره قند : وانکه بایت ببرید برو بپیوند : در وصل فراق

مهری از



مهری از مکارم اخلاق سیوم صلاح پس مصاحبت نباید کرد
فاسقی را که مصر است و بتوبه کمننده و کبیره است زیرا که کسی که
مصر است بر کبیره از حضرت خداوند سبحانه نمیترسد و کسی که از خدا
نترسد جل ذکره نترسد از شر او ایمن نتوان بودن و حقیر ترین
شری از روی ظاهر و عظیم ترین ازان معنی آنست که دیدن فاسق که
فسق او بردوام باشد بسبب آن میشود که معصیت را در دل
عظیم و اعتبار ای نمی ماند نعوذ بالله من شر ذلک غیبت را حرمت
او بنص قران و حدیث و اجماع ثابت شده است بجهت
بسیار ای او و در میان خلق آنچنان عظیم و کراهت نزاد که
دیدن انگشترین زر یا جامه ابریشمین بر عالمی با آنکه در حدیث
که الغیبت اشد من الزنا لیکن نه غیبت مبتدع که این مستحب است
و نه غیبت ظالم و فاسق که آن مباح است چهارم حریص
بر دنیا نابودن چه صحبت حریص زهر قاتل است زیرا که
طبیعت مجبول و سرشته است بر تشبه و اقتدا و طبع از
طبع صفات را می دزدد بر وجهی که صاحبش واقف
نمیشود پنجم راست گوی پس مصاحب با دروغ گوی
نباید کرد تا مغرور صحبت نگردد و گفته اند که کذاب همچو
سراب که نزدیک میسازد دور را و دور میسازد نزدیک را
ولیکن جمع شدن این پنج خصلت در کسی کم یافت شود
پس از همه عزلت باید اختیار کردن یا بمقدار خصلتها
اختیار اختلاط باید کردن پس باید دانست که برادران
سه قسم اند یکی برادر دینی که با او رعایتی دینی بکنی
و دیگر برادر دنیای که با وجه خلق معامله بکنی و دیگر

برادر یکی یا او انس گیری تا تنها نباشی پس بر تو باد که سعی نمای تا
از شر خبیث او سالم باشی و بدانکه مردم بسه گروه‌اند یکی آنکه
مانند غذا است که از وی مستغنی و آن کسی است که امر دین تو
از نظام یابد و دوم مانند دارو است که گاهی با احتیاج
و آن کسی است در امر دنیا احتیاج بمدد او میشود و سیوم
مانند مرض است که هرگز بدو احتیاج نبود و آن کسی است که نه
انیس باشد در روی نه نفع و چون یاری و برادری در دین
یا در دنیا صورت بست رعایت حقوق و آداب لازم گشت
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل الاخوین مثل الیدین
یغسل احدیهما الاخری یعنی حال و قصهٔ دو برادر همچنین
حال و قصهٔ دو دست که یکدیگر را میشویند در خبر است که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم با یکی از اصحاب به بیشه در آمدند
دو مسواک گرفتند یکی کج و یکی راست کج را خود گرفتند
و راست را باو دادند و گفت یا رسول الله راست بشما سزا
وار است حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود هیچ کسی با دیگری
مصاحب نشد اگر چه ساعتی بوده باشد مگر آنکه پرسیده
شود از آنکه حق صحبت بجای آورده یا نه و عنه علیه الصلوة
والسلام ما اصطحب اثنان قط الا و کان احبهما الی الله تعالی
ارفقهما بصاحبه یعنی مصاحب نشدند دو کس هرگز مگر
آنکه دوست ترین بنزد خدای تعالی نرم ترین و مشفق ترین
ایشان است بیار خویش از جملهٔ آداب صحبت ایثار مال است
یعنی بذل المحتاج الیه و اگر میسر نگردد بذل زیادت بکنند
و بنفس خود نیز یاری بکنند با آنکه مدد طلبد و بپوشد عیب او را

اورا آشکارا



اورا آشکارا نکنند و اگر مردم مذمت او کنند با او نگویند بلکه
منع کنند اگر توانند و اگر مدح کنند دل بکشند و بنا می که اورا
خوشتر آید و اگر تقصیر کند و نصیحت کنند بطریق لطف
و اشارات او را عفو کنند و دعا کنند او را بعد از نماز در
حال حیات و ممات و بعد از انتقالش احسان و وفا داری
کنند با اهل و خویشان و تا توانند بار زحمت خود بر
وی نه نهند و با شادیش شاد و با غمش غمگین در
امور مباح احبابش آنکه هر نوع او را خوش و دوست
دارد مر او را آنکه دوست دارد مر نفس خود را و اگر نه
چنین نبود دوستی او نفاق بود و سبب گرفتاری
دنیا و آخرت و اما آداب آشنایان بدان که شرور رنجی
بتو میرسد از آشنایان خصوصا از آنها که بزبان
اظهار دوستی میکنند و بدل بر خلاف او بیند و زنهار
حذر کنی از آنکه بذل کنی دینی خود را تا از ایشان بهره گیری
که هیچ کس نگیرد مگر آنکه خرد نمود در چشم ایشان و بمقصود
نیز نرسید و اگر دشمنی کنند در مقابلهٔ دشمنی مکن که
بجای نرسد و دین از دست دهی و اگر اظهار دوستی
کنند و مدح و ثنا و تعظیم بجای آرند هم مغرور مشوی
و باطن بران قرار مده چه دیده کس یک کس را چنان
نیابی و اگر در غیبت تو مذمت کنند در غضب مشو در
مناقب شیخ یوسف یعقوب همدانی که شیخ خواجه احمد
یسوی و شیخ خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس الله
تعالی ارواحهم مذکور است که هر که گفتی فلان شما را اهانت کرد

قابل آنم گفتندی و دیگر آنکه هر جایگاه حاجتی عرض کردمی
بیکی از ایشان و کفایت کن و شکر و ثنا ایشان گو و اگر تقصیر کرد
شکایت و عتابش مکن و عذر طلب باش چون هواخواه
و عیب جو مباش چون منافقان و قطع طمع کن از
جاه و مال مردم ایشان چه طمع کین خوارست فی الحال و شتم
جفانیست که تا امید است در مال و پند نگوی تا دلایل
قبول فهم نکنی و اگر نه موجب خصومت گردد و شنوا باش
مر سخن حق ایشان را و گریزان باش از باطل ایشان و گویا باش
به نیکهای ایشان و در همه امور در هر نیت وسط باش و در
میان جماعت مهابت مکن و چون نشینی بر سر دو پای منشین
و انگشتان را در یکدیگر منداز و بر ریش و به چیزی بازی مکن
و دندان را خلال خلال و انگشت در بینی مکن و آب دهن
بسیار مکش مران و میان آن خود را و خامیازه در روی
مردم و در نماز و در مجلس آرام باش و در وقت حکایت
خنده آرنده مباش خاموش باش و خوش آمد نگو زند
و شعر و کلام خود مگوی و از بسیاری سر کشیدن و آراستن
محترز باش و در مهمات دخل مکن و مقدار مال خود بکس
مگوی اگر چه فرزند یا دوست باشد و با کنیزک و غلام خود
هزل مکن تا در چشم ایشان بی قدر نگردی و قرب سلطان
مجوی که در خبر است که دوستی سلاطین مهلک است
همچنانکه دشمنی ایشان و اگر پادشاهی ترا موعظت کند
دانید چنان باش که گویا بر آهن نیزه است انتهای
ترجمه کلام امام رحمة الله اگر کسی بخاطر آید که سبب چیست که

امام رحمة الله



امام رحمة الله بیان آداب شیخ و مرید نفرمودند جواب آنست که
آداب شیخ و مرید بعینها آداب عالم و متعلم است زیرا که
مشایخ سلف هم عالم بودند و اصحاب ایشان همچنانکه کسب
علوم باطنی میکردند کسب علوم ظاهری نیز میکردند و در
کتاب الاربعین امام رحمة الله که یکی از شرایط اقتداء شیخ
آنست که در علوم ظاهره چندان باشد که احتیاج بغیر نداشته
باشد اگر سوال کنند از بسیار از مشایخ طریقت منقول است
که منسوب بعلم نبودند بلکه امی بودند میگوئیم که ایشان
در زمانی بودند که علم بسیار بود و عوام ایشان آنمقدار
از مهمات دینی معلوم داشتند که در زمان ما خیر علما معلوم نیست
دیگر آنکه از هر دو امام بزرگ امام اعظم و امام شافعی رحمهما الله
منقول است که فرمودند ما اتخذ الله ولیاً جاهلاً و در رساله
خواجه احمد یسوی ره بلفظ ترکی چنین مذکور است بیمش علم
علم بیلمکونچه بیمش مقام کیچمکونچه کیم ایرسه شیخ لیق مقامی دعوی
قلیسه او همانا بت در تشبیه این شیخ جاهل به
بت لطیفه ایست که بت پرستان گمان برده بودند و اعتقاد
کرده که بتان واسطه قربند بحضرت حق سبحانه
و تعالی لقوله تعالی ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی
مضمون آنکه نمی پرستیم ما این بتان را مگر از جهت
نزدیک سازند ما را بسوی خداوند تعالی و نیز اعتقاد
کرده بودند که این بتان شفیع ایشان خواهند بود
قال الله تعالی و یقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله
همچنین این مریدان جاهل بی سعادت کرده اند که این شیخ

جاهل نیز واسطهٔ قرب بهشت مارا بآنجناب و شفیع ماست
در روز جزا کلا وحاشا بلکه بسبب بعد و خزی و خذلان
و موجب دخول نیرانست که خداوند سبحانه وتعالی میفرماید
انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم مضمون
آنکه بتحقیق شما ای بت پرستان هر آنچه می پرستید
از غیر خداوند سبحانه فروزینه و آتش گیران دوزخ است
همچنین این بی دولت با آن جاهل دیگر هیزم دوزخند
والله تعالی اعلم بالصواب تمت کتابت هذه
النسخة الشریفة المشتملة للفواید اللطیفة
بسبب نجات الابرار من النار الموسوم
بتحفة الاحباب وهی من مصنفات
الامام الهمام الافخر الافاضل
والانام محیی سنن المصطفویه و
مظهر اسرار النبویه ماحی البدعة قد
وة الطالبین کاشف اسرار الیقین
سراج الملة والدین مقتدار
صاحب یقین مولانا
محمد امین زاهد عفی الله

هذا کتاب کشف الرموز
لنوا اقتاب روحه
بسمرقند سنه ١٢٢٧

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله
محمد خاتم النبیین وعلی آله واصحابه اجمعین فاما بعد چنین
میگوید



میگوید حقیر بی بضاعت قلیل الاستطاعة عبید الله ابن
عبد الله که از مخلصان آن کاشف علوم ظاهر و نهان و خواص
العارف ده گرا فی ست چون صوفیه رحمهم الله بعض سخنان
رموز و اشارات گفته اند عوام از فهم او عاجز شده نمیدانند
بکدام معنی بوده باشد ازین سبب رو بدیوار حیرت نهاده اند
بلکه از جهل بمعنی آن سخنان نرسیده اند از اعتقاد اهل سنت
و جماعت دور افتاده اند پس سخنی چند موافق عقاید اهل
سنت و جماعت از هر کتاب بمشاورت دوستان بطریق
اختصار نوشته مسمی بکشف الرموز کرده وانا اشکر الله
تعالی علی الحق والصواب واستغفر الله من الخطایا وما یوجب
العقاب قال بعض الصوفیه ما رایت شیئا الا ورایت الله
قبله یعنی بعض صوفیه گفته اند که هیچ چیز ندیدیم مگر دیدیم خدا را
پیش از آن خدای تعالی را دیدیم و این هر دو سخن تاویلی
دارد اما دیدن خدای تعالی را در چیز با طریق استدلال است
از صنع صانع را شناختن است از صنع صانع را شناختن و
همهٔ مصنوعات گواهند صانع را و همهٔ فعلها دلیلند فاعل
را در هر چیزی بنگری گویا کردگار را بینی و هر صنع که لطافت
بیشتر دارد و در چشم ناظر عزیزتر چنانکه در خلقت یوسف
لطافت بیشتر بود و از برادران دیگر یعقوب علیه نظارهٔ
او بیشتر می دید از آن سبب عزیز ترمیداشت والا برادران
دیگر برابر بودند و خدمت زیاده تر میکردند معلوم شد یعقوب
علیه السلام از صنع بصانع نظاره میکرد و داود علیه السلام
وابستهٔ لطف بودند وابستهٔ یوسف علیه السلام چون هر نقش

محبت آوردن بر لقائش محبت آوردنیست و صورت را ستودن
مصور را ستودنست این است معنی ما رأیت شیئاً الا
رأیت الله فیه حالا خدای تعالی در چیز نیست و از چیز نیست
در تحفة المتکلمین امام برهان عباسی رضی الله عنه است
قال الجعفر الصادق رضی الله عنه ان الله تعالی لیس فی
شیء ولا من شیء ولا علی شیء ومن قال فی هذه الاقوال کافر
عند الله والملائکة والانبیاء والمرسلین انکس که گفت ما رأیت
شیئا الا رأیت الله قبله این سخن را معانیست معنی اول
آنست که صانع البته بر صنع سابق است چون کسی مصنوع را
نگرد اول صانع را نگرد یعنی بحکمت صانع و آنکه بمصنوع چون
نگرستن تنها بمصنوع آن از غفلت و آن وظیفه غافلا
نست و معنی دیگر آنست که اهل صنع نظاره دانند که صانع البته
ازین صنع لطیف است چنانکه هیچ نقش بلطف نقاش نخواهد
بود و لطیف هیچ صنع بلطف صانع نخواهد بود و معنی دیگر آنست
که پیش از همه چیزها او تعالی بود و قدرت او را پیش از همه فا
در آن بیند خود را عاجز و مضعوف داند و هیبت قدرت
او تعالی این بیننده را از خوف اعتبار خارج گرداند و کرم او
پیش از گمان بیند رجای او از اعتبار بریده شود و چون
این بیش پیدا شود محال باشد که با وجود فاقه عاجز بنگرد
و با وجود غنی بفقیر بنگرد و با وجود باقی بفانی بنگرد پس مراد
از دیدن این باشد و در معتمد المعتقدات در دنیا او
تعالی را دیدن نیست و اعتماد درین مسئله حدیث ابو
امامه باهلی است و حدیث این و انه لن یری احدکم حتی یموت
الله

و بر حدیث



و بر حدیث عائشه رضی الله عنها که نقل کرد از رسول صلی
الله علیه و سلم والموت قبل لقاء الله تعالی و این دو حدیث
که یاد کرده شد در سنت مسلم در جامع صحیح خود یاد کرده
و در آنکه پیغامبر صلی الله علیه و سلم خدای تعالی را دید یا نه
خلاف است و بر دیگران اتفاق است که در دنیا نخواهد بود
عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما گفته است دو بارش
دید عائشه رضی الله عنها درین تشدد نموده گفته کسی که
دعوی کند محمد صلی الله علیه و سلم خدای تعالی را دید دروغ
گفته است و آنکسی اثبات میکند بر آن وجه میکند که این
تخصیص است به پیغامبر صلی الله علیه و سلم جز از وی دیگری
را این مقام میسر نیست و پیغامبر صلی الله علیه و سلم نه
در دار الفنا دید بلکه بعد از منتهی رسیده در بهشت
رفته دیده آنکس که نفی میکند نه انکار فضیلت رسول
صلی الله علیه و سلم میکند بلکه نظر وی بر آنست که درین
بی تحقیق و تعیین تمام سخن نگوید و صاحب همین
معتمد المعتقد امام شهاب الدین رحمة الله علیه گفته
است که میل ما درین مسئله نه با ثبات است نه بر نفی بلکه
بخدا گذاریم و در حق هیچ یک از دو طایفه طعن روا
نیست زیرا که هر دو طایفه طعن روا نیست زیرا که هر
دو طایفه اقتدا بصحابه کرده اند و توقف درین مسئله
کردن و درین دو قول هیچ غلو نا کردن و اعتقاد
داشتن که شاید که پیغامبر را صلی الله علیه و سلم این
مرتبت باشد این قول باحتیاط نزدیکتر است و در عشر

رسول صلی الله علیه وسلم قطع باید کرد و در این دنیا روا نیست
بدلیل حدیث ابو امامهٔ باهلی و ام المؤمنین رضی الله عنهما که
یاد کرده‌ایم و دو دلیل دیگر آنکه مرتبتی که موسی علیه السلام را بود
در دنیا از آن ممنوع گشت که بهزاران هزار مرتبه از وی فروتر
باشد در دنیا نیست و آنانیکه در دنیا نیز هست میگویند از سه
فرقه کفته مشبهانند و حلولیان و جهلودان و اجماع است
از علماء اهل اسلام در هر زمانی که هر کس این دعوی کرده است
و میکند از دو حال بیرون نیست یا شیطان صورتی کرده
خیال باطل نموده است و ایشان از کمال جهل آنرا قبول کرده‌اند
و دوران کمراه شده اند یا کذاب چند ند که افترا بر خدا روا دارند
خاب و خسر و عصمنا الله عن البدع والضلالة در عقاید [illegible]
[illegible] اختلاف کرده اند آنها که رؤیت رسول صلی الله علیه
وسلم را در شب معراج دیده کفته اند مختار آنست که بدل بوده
نه بچشم ای عزیز از شیخ روزبهان نقل کرده اند که دیدم
میکویم این سخن از شیخ مذکور بصحت نرسیده است بلکه
افتراست بر تقدیر تسلیم در حالت مستی و استغراق کفته
باشد و آنرا در شرع اعتباری نیست همچون شیخ حسین
منصور در حالت استغراق انا الحق کفت بر دار کردند اما حکم
بر کفر او نکردند بر دار از برای آن کردند تا احکام شرع جاری
کردد و حکم بر کفر از برای آن نکردند که مست و بیخود بود
پس در دنیا دیدن نیست از برای آنکه بهر صورتیکه دعوی
دیدن میکنند آن کوینده اکر هشیار باشد باطل و در تحفة
المتکلمین است و الله تعالی منزه عن الصورة قالت

المشبهة



المشبهة ان الله تعالی صورة قال اهل السنة والجماعة
لیس الله تعالی صورة ولا جارحة لان الصورة عن الترکیب
والتألیف وهذا من صفات المحدثین ولان الصورة
یختلف من حال الی حال کاختلاف صورة الانسان مثلا من
حال الصغر الی الکبر علی التدریج فان قیل ان الله صورة
یدل قوله علیه السلام فان الله خلق آدم علی صورته قلنا
ان الله تعالی خلق آدم علی صورته ای علی صورة آدم علیه
السلام وجواب آخر ان النبی علیه السلام مر برجل یضرب
غلامه وجهه فقال علیه السلام لا تضرب الوجه فان الله
تعالی علی صورته ای علی صورة الغلام فان قیل روی عن
النبی صلی الله علیه وسلم انه قال رأیت ربی فی احسن صورة
قلنا رأیت ربی یعنی جبرئیل علیه السلام فی احسن صورة واین
ضعیف میکوید که اکر کویند جبرئیل علیه السلام را چکونه
رب کفت جواب میکوییم که رب عام اللفظ است چنانچه
یوسف علیه السلام عزیزش را رب کفت قوله تعالی حکایة
عن یوسف انه ربی احسن مثوای و هم در تحفة المتکلمین است
فمن قال بان الله صورة فقد وصفه بصفة المحدثین فیکفر
قال ابو جعفر صادق رضی الله عنه لا فرق بین عبدة الاوثان
والمشبهة لان عبدة الاوثان صوروا صورة بایدیهم
فعبدوها والمشبهة صوروا صورة بقلوبهم وعبدوها فان
قیل ان قلت لیس لله تعالی صورة یؤدی الی التعطیل قلنا
لا یؤدی الی التعطیل لان کل موجود لا یلزم ان یکون له صورة
وقد لا یکون صورة کالروح والریح والنوم فی بنی آدم یکون

موجود ولا صورة له فان قيل روی عن النبی صلی الله علیه
وسلم انه قال ان الله يتجلى لاهل الموقف في القيامة على صورة
لا يعرفونه ثم يتجلى على صورة يعرفونه قلنا الصورة يذكر و
يراد بها الصفة الا ترى انه يقال صورة هذا الامر كذا يعني
صفته وذلك لان العباد عرفوا الله تعالى في الدنيا بالتجلي
ذي الكرم والعفو فاذا كان يوم القيامة يظهر السياسة
والعدل وانشقاق القمر وسقوط النجوم فيقول العباد لا
نعرفك بهذه الصفة يعني ما عرفناك في الدنيا بهذه الصفة
ثم يتجلى لهم الرب الى صفة يعرفونه لانه تعالى يظهر بالتجلي
ذي الكرم والاحسان والمغفرة والرحمة فهو مراده
الجبرئيل در هیچ کتابی از کتب معتقدات حق تعالی را بصورت
یاد نکرده است بلکه گویند صورة از مشبهین گفته اند اعتقاد
بازم که او تعالی از صورة ومثال منزه است بدان ارشدک الله
در میان صوفیه که بعضی تجلی کرد گفته اند جواب آنست که تجلی
در لغت گشاده گشتن است بمعنای مکاشفه است و معنی این
چنانست که چون سلطانی حق تعالی بر سر او غالب او غا
لب گردد تا در سر او جز حق چیزی نماند واز غلبهٔ سلطنت
حق چنان گردد که گویا حق را می بیند این کشوف اگر گونی
غلبه گوید و آن چنانست که حق تعالی را در دنیا بیند چونکه
یک معنی از صفات حق تعالی غالب گردد چنان گردد که گو
یا حق تعالی را می بیند اگر غلبهٔ تعظیم باشد چنان شرم
دارد که گویا نزد او استاده است و طاقت نظر بر غیر ندارد
و اگر غلبهٔ منت و مهر و باشد چنان عشق در دلش افتد که گویی

همه ازوی



همه ازوی میگردد و در میانه بیند و اگر غلبهٔ خوف باشد چنان
چنان گردد که اگر او بظاهر یا بباطن خلاف کند یا خلاف
اندیشد در ساعت او را بگیرد اگر غلبهٔ محبت باشد چنان
گردد که جز دوست نگیرد دوست از وی بیزار شود و دانکه
میگویند تجلی صفات نور باشد درین سخن معنی آن باشد که
سر قدرت بر وی گشاده گردد چنانکه از حق و داند که از علم او
غایب نیست و هر جا که رود از مملکت و سلطنت حق
بیرون و هر جا که باشد از قبضهٔ قدرت او بیرون نباشد.
و هر چه کند از و نتواند گریخت و هر چه کسی با او کند خدا دفع
او کند و هر چه خدا کند دفع نتواند کرد و هر که او را بگیرد
خدای تعالی باز او را تواند رسید و چون خدای عز و جل
او را بگیرد کسی او را خلاص نتواند کرد و قدرت این باشد
اینچنین ست جمع صفات و تجلی ذات باین جهان تجلی
ذات نباشد در بعضی نسخ که تجلی ذات گفته اند تاویل
دارد ای عزیز معنی تجلی گشاده گشتن است و معنی استتار
پوشیده گشتن از این گشاده گشتن مراد نه آنست که
ذات حق تعالی ملون گردد گشاده گردد و گاهی پوشیده
گردد و تلون از صفات محدثات است و حق تعالی قدیم است
و قدیم را تغیر و تلون راه نبود و این تغیر و تلون
بر بشر روا بود که از جملهٔ محدثات است و آنکه میگویند که
بنده از صفات بشریت پاک گردد و حق بروی تجلی
کند معنی وی آنست که تا در دل خواطر بشریت است
حقیقت مقصود نگشاید چون از خود و صفات خود

اصلا در میان نه بیند و همه را از حق تعالی بیند و آنچه او تعالی
میکند باو راضی باشد و در دل او جز بنده کی نگذرد و یقین
داند حقیقت مقصود اینست و پس بعد از ان میگوید
بآن بنده تجلی شد یعنی حقیقت مقصود روشن شد اینست
معنی تجلی مثل وی آنست که اگر مسئله هر کس مشکل کرده روشن
روشن گویند که این مسئله پوشیده است چون آن مسئله
بعد از مطالعه و مجاهده بسیار روشن و کشاده کرده میگو
یند که اکنون روشن و کشاده شد و اینچنین بعد از مجاهده
و مشاهده حقیقت بنده کی را دانست و دید میگوید که
تجلی کرد یعنی حقیقت روشن شد ای عزیز اگر کسی بسبب
این معانی یا حنته گوید که حق تعالی بر من تجلی کرد چون
نور یا بصورت نیکو چنانچه از اهل استغراق نقل کرده اند
علماء اهل اسلام گفته اند این قول باطل است و بهر رنگ که
دیدم گوید این باطل است از برای آنکه او تعالی منزه است
از رنگ و او تعالی را نور نباید گفتن زود است که بیان
نور گفتن جایز نیست بتفصیل در آید بهر جا که دیدم
گویند ان منزه است اثبات مطلق اصلا بروی روا نیست
و از هر جهت دیدم گویند ان منزه است ای عزیز او
تعالی از بعد و قرب و اتصال و لون و صورت و کیفیت
و ملازقت و مماثلت و ابعاض و احتراز هر صفتی که حادث
و مثال باشد ان منزه است پس رونده کار این طریق
حاضر می باید بود زیرا که شیطان دلرا می رباید و صورت
می نماید عاقل باین دیدن از حال گیفته نشود و بمکر شیطان

فریفته



فریفته نشود بدان ارشدک الله متشابهات که در قرآنست
اهل اجتهاد تأویل نکرده اند خصوصا امام اعظم
در بسیاری تأویل نکرده اند ما نیز تابع ایشیم میگوئیم آمنت
بما جاء من عند الله والمراد ما اراد الله و اینچنین حدیث متشا
بهاتی که تأویلش از مجتهد نشده باشد ما نیز تابعیم و میگوئیم آمنت
بما جاء من عند الرسول چون همچنانکه در قرآن و حدیث ید الله
آمده است یعنی از مجتهدین ید را قدرت معنی داده اند امام
اعظم تأویل نکرده اند چنانچه در فقه اکبر گفته اند ولا یقال
ید قدرته و در تبصره است والید من صفات الازلیة بلا کیف
ولا تشبیه ولا جارحة خلق والمراد ما اراد الله تعالی و نیز
امام اعظم ره گفته اند ید را بفارسی دست خدا گفتن جایز
نیست چنانچه در فقه اکبر است کل شیء العلی بالفارسیة
من صفات الباری عز اسمه تعالی صفاته فجایز القول سوی
الید بالفارسیة و هم در تبصره است ید الله یجوز بالعربیة
ولا یجوز بالفارسیة در جامع المعتقدات است ما جاء فی
القرآن من الید والوجه الله تعالی هل یجوز اطلاق هذا با
الفارسیة قال بعض المشایخ یجوز و اذا لم یعتقد الجوارح و
قال اکثرهم لا یصح و علیه الاعتماد و در شرح الجوامع المعلات است
ولا یقال بالفارسیة چشم خدای و روی خدای و در
تحفة المتکلمین است مع قوله صلی الله علیه و سلم قلب المؤمن
بین اصبعین من اصابع الرحمن ای بین الخوف و
الرجاء و در تبصره است خدای تعالی را انگشت نباید گفت و
عبارت این است فی الت المتشابهة یجوز ان یقال بان الله

تعالی نور وقال اهل السنة والجماعة لا یجوز بل هو خالق النور
لان النور لون فلو قلنا بانه نور یلزم التشبیه والله تعالی منزه
عن التشبیه قال الله تعالی لیس کمثله شیء حجة المشبهة قوله تعالی
نور السموات والارض فیسمی نور الجو اعنی قال ابن عباس
رضی الله عنهما ای منور السموات والارض در تحفة المتکلمین است
لا یجوز ان یقال الله تعالی نور لان النور قابل التغیر والشیء
الذی یکون قابلا للتغیر لا یصح ان یکون ربا وقوله یا نور ای
منور النور پس زبان را باید نگاه داشت تا زیان نشود و
الله تعالی اعلم بالصواب بیان ارشد کالاعم آن کسانی که
خدای تعالی را در خواب دیدم گفته اند اکثر علما برانند که
جایز نیست در خلاصه در کتاب الکراهیت مذکور است
که تکلموا فی رؤیة الله تعالی فی المنام قال بعض المشایخ
یجوز واکثر مشایخ سمرقند گفته اند لم یجز وقال ابو المنصور
الماتریدی رحمة الله من قال رأیت الله فی المنام وهو اشر
من عابد الصنم وعلیه المعقول من مشایخ بخارا منهم الامام
ظهیر الدین رحمة الله در فتاوی قاضیخان وقال مشایخ سمرقند
رحمهم الله رؤیة الله تعالی فی المنام باطل لان ما یری
فی المنام والله تعالی منزه عن الخیال وترک الکلام فی هذه
المسئلة احسن در عمدة المعانی است سئل عن رجل قال رأیت
الله تعالی فی المنام هل یجوز ذلک قال گوینده را ملامت
باید کرد تا خیال او از فاسد او گم شود غرض از دلایل آنست که
درین دنیا او تعالی را دیدن نیست دیدار در آخرت به
مؤمنان است درین دنیا این نیست کو عبد ربک کانک تراه

فان لم



فان لم تکن تراه فانه یراک بیان ارشد کالاعم آن قول صوفیه کرالایمان
بالقدرت مشاهدة الغیبة جواب آنست که نزد محققین مشاهده
دیدن باطن است نه دیدن ظاهر و جمله این سخن آنست که
کمال صفت او را بداند و مصنوعات او را بچشم عبرت و آلای
او را بتفکر بیند علم الیقین او را چنان قوت گرفته که گویا
عین الیقین می بیند و شرح این جمله آنست که چون کمال
حق را شاهد کرد همه طمعها از وی قطع چون کمال قدرت
حق را شاهد کرد عاجزی خود را دانسته از وی یکبار
از وی قطع کرد و چون کمال لطف حق را شاهد کند دل از اغیار
از وی قطع کرد بلکه از اغیار وحشت گیرد و چون فضل
حق را شاهد کرد از رو ها از وی قطع کرد بلکه شرم دارد
که چیزی از وی طلبد و در بحر منت غرق شود و چون کمال
کمال عدل حق را شاهد کرد هرگز ظلم نتواند کرد و با هیچ چیز
قرار نماند چون کمال کرم حق را شاهد کرد حاجت از
هیچ کس نجوید و غیر او را نگوید چون به علتی افعال
حق را شاهد کرد هیچ چیز را در چشم او مقدار نماند چون
کمال سلطانی حق را شاهد کرد غیر از عبودیت در خاطر
نگذرد و چون کمال قهر حق را شاهد کرد به هر گناه نیارد
بلکه در خاطر نیارد ای عزیز اگر پادشاه جلیل باشد و پادشاه
گوید که این فعل کنی عذاب می سازم و آن فعل سازی تشریف
میدهم شک نیست که از بیم عقاب در خاطر وی خلاف نیاید
و از امید تشریف از خدمت غایب نشود و یقین بدانکه اوشان
ظاهر است و باطنی طرفة العین از وی غایب نیم و چون این معنی کم

ذکر گوید پس شاهد گردی نه در تو غفلت ماند نه فتور و حقیقت ایمان
این است که گفتیم و شرح هر دو معاینه این است که نوشتیم بدان
ارشدک الله بعضی از اهل استغراق که همه اوست گفته اند اینجا
جواب همان است که قبل ازین در ما رایت شیئا الا رایت الله
فیه جواب گفته ایم یعنی همه صفتها بحسب صنایع گواهند و همه
فعلها بوجود فاعل دلیلند از صنع صانع را شناختن است
یعنی هر چیزی که بنگری گویا کردگار را دیدی چنانکه به
تفصیل گذشت لیکن ازین لفظ و از امثال این لفظ
زبان را نگاه باید داشت تا عوام آدمیان را الحیانت نیارند
در تحفة الفقهاست و ما یوهم کفرا صریحا کاعتقاد الکل الله
ای عزیز در شریعت اینچنین الفاظ روا نیست و قول اهل استغراق
بر اصحاب صحو پسندیده نیست و قول آن طایفه را بخود آنها باید گذاشت
و آنجا ائمه رحمهم الله گفته اند که آن باید بود از بزرگی پرسیدند
شما تابع کدام طایفه اید جواب دادند که تابع طایفه ایم که
اگر چه خطا کنند ما خود نخواهند شد بلکه بر خطا صواب
یافته اند صواب از برای آنکه جهد کرده اند در یافتن صواب
پس از برای جهدیکه کرده اند صواب یافته باشند ای عزیز
از حرف مستحیل کم نیز مبادا که ازین گفتن زبان بدین
تو نشود هر جا که حرف مستحیل است شنیدن او بیرون نخست
نه دل است در تحفة الفقها لا ینبغی ان یقرا کتب التصوف
الا من رسخ فی الشرایع و الا اوقعه فی ضلال چون الفاظ
غالب معنی است حرف اینجا هر کس نباید گفت شرفی بینی که در
محیط آورده اند شیخی گفت بیا انّیتی و اراده میکنند که بیم مرم

این سخن



این سخن بدین اوست عبارت این است قال بالفارسیة بیم
مرم بر بیدبیم بکفر بدان ارشدک الله بعضی از جهلا خدای
تعالی در هر جایست میگویند این قول باطل است و اینقول
جهمیه است در شرح تبصره است قالت الجهمیة لعنهم الله تعالی
بکل مکان و احتجوا بقوله تعالی و هو الذی فی السماء اله
و فی الارض اله و قوله تعالی مع الذین اتقوا و الذین هم
محسنون و قوله تعالی ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم
و قوله تعالی و هو معکم اینما کنتم و الجواب عن قوله تعالی
هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله ای تقدیره
و تدبیره و قوله تعالی ءامنتم من فی السماء ان یخسف بکم
الارض فاذا هی تمور ای من ظهرت آثار قدرته فی
السماء و قوله تعالی ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم
یعنی علمه و قوله تعالی و هو معکم اینما کنتم ای بالعلم
و من قال انه فی کل مکان یؤدی الی امر قبیح لانه لا یخلوا
ان یکون لکل مکان او کله لکل مکان من طریق الاجزاء
او بکله دون مکان و باطل ان یقول بکل مکان لانه
یؤدی الی ان یکون الالهین اثنین و باطل ان یقول
بکل مکان من طریق الاجزاء لان من وصف الله
تعالی بالاجزاء فانه یکفر و باطل ان یکون بمکان
دون مکان لانه یحتاج الی الانتقال و هو من صفات
المخلوقین و امارات در محیط است و اذا قال نه مکان
ز تو خالی نه تو در هیچ مکان فهذا کفر ینبغی ان یقول جمیع
الاشیاء و الامکنة معلومة الله تعالی در جامع المعتقد است

کواز برای نه مکانی ز تو خالی کفتن نه از برای نه تو در هیچ مکانی
کفتن ست و قول جهمیه ست اکریمی در هر مکان کوید پای
خود را در زمین چکونه ماند که زیر قدم هم مکانیست قبا
حت بسیار از این سخن پیدا میشود که آنرا بیان بکنیم بنمود و
در کتاب بسیار است هر که او تعالی را در هر مکان کوید کافر کردد

بدان اد شود برا ععو

بعضی اهل استغراق کفته است که چون ولی را
وصلت حاصل شد انا الحق کفتن ممنوع غیر مخلوق معنیها
دارد و میکویند که چون صوفی از خود فانی و بحق باقی شد این
سخن صادق شد زیرا که نزد آن طایفه در آن وقت غیر از آفریده
کار هیچ شی موجود نیست اما ائمهٔ اسلام میکویند که آن قول
قطره بدریا رسید نیز دریا شد این قیاس الحق تعالی اصلا
جایز نیست و این مذهب حلولیانست و جواب با صواب آنست که
اولیاء الله را مرتبه ایست با آن مرتبه که رسیدند مستی و حیرت روی
مینماید چنانچه یکی از ملازمان پادشاهی مجازی مست شراب
دنیا شود در آن مستی خود را پادشاه میداند فردا که بافاقت
آید میداند که خود چیست و پادشاه کیست باید دانست که
او تعالی منزه است از مقابلت از مخالطت از مقابلت از
مماثلت از مشارکت از مشاکلت از ملازمت از اجتماع
از افتراق از قرب و از بعد و از آنچه در چشم مخلوق می نماید
و از آنچه در دل میکذرد و از آن منزه است او تعالی از اختلاط
و از جمیع صفات حدوث منزه باشد چه حادث عاجز است چگونه
کوید که این نیز عین واجب شد چون جرعهٔ از جام
شهود زیادت افتاد بیطاقتی و بیخودی کردند از آن

بسبب



بسبب بعضی را بردار کردند و بعضی را بسنگسار کردند و بعضی در دجله
مقام ماندند مطعون شریعت کشتند و بعضی از آن مقام کذشته
بمقام عبودیت و رضا رسیدند و عین تمکین شدند ای عزیز
ما نمیکوییم که انا الحق کفتن آن سرمستان از بیکانکی است بلکه ما
کوییم از دیوانکی بود و نمیکوییم از استکبار بود بلکه میکوییم
از اضطرار بود این سخنها را از جملهٔ شطحیات میکویند و رو
نده کان این طریق و سرمستان این فریق نیز اهل التحقیق
و صاحبان توفیق و عالی فی رتبة و خواصان کوهر معانی
و کاملان زهد و تقوی و مقتدیان درس و فتوی بوده اند
نه این کلمات را باختیار کفته اند لیکن شراب جام شهود
عقلی از ایشان ربوده بی اختیار سبحان ما اعظم شانی و لیس فی
جبتی سوی الله و امثال اینها کفته اند چون این طایفه را
ورای طور عقل طوریست و اختیار صادر میشود لیکن
ابو یزید رحمة الله بعد از کلمهٔ شطح رجوع کرد و از شیوخ
کذشته اند منصور بقول مشهور رجوع کرد هر دار هم
داشته اند بس شریعت را صراطیست بالای آتش معاصی
هر که قدم بی حرف نهادی هر وافتادی سلطان کونین
امر شریعت را فرستاد و بهر ادر قید فرمان کشید و بد
عالم نیستی دور داپره تا مرادی کم خمار کرداند اکر
سیل اسلام در دست طبق این سرمستان بودی
چون دیوانه شدندی عالم را برهم زدندی نه بینی که
مستی بیرداب دنیا نزد مستی شهود چیزی نیست
و در آن مستی شهود چیزی نیست و در این مستی

پاسبان خود را بسلطان انکار کرد که جست معرفت نبود سخنان
مستحیل گویند میگویم هم حق پرستانند ولیکن چنانند
چون از سکر رست بمقام صحو بگذرند آنکه دانند که بنده اند
معیوب عاجز نو منعوت ای عزیز بنده هرچند بمقامی عالی
رسید و عقل از وی زایل نباشد اما غیر مخلوق را قابل نباشد
پس گفتن قول که مردود است پس بگوید مگر راه عقل بروی
مسدود است اهل سنت و جماعت اتفاق دارند که العالم
بجمیع اجزائه محدث و معنی عالم هرچه سوای حق تعالی است
از موجودات بی اختیاری که گوید در عالم نیم با وی میگویند
مستی که از آسمان زمین را فرق نتواند گواهی او غیر مقبو
لست و بیهوشی که مخلوق را از خالق جدا نتواند قول
او نامعقول است و معنی محدث بیرون کرده شده است
از عدم بوجود پس حقیقت قدیم را بصفت حادث و حادث را
بصفت قدیم یاد نکند مگر بیگانه یا دیوانه در آداب المریدین است
لا یجوز ان یقول ان العبد صار هو الرب وان الرب
حل فی العبد او العبد حل فی الرب و نعوذ بالله عن قول
الظالمین و آنها که بخدا رسیدیم گویند اگر قصد آنها بذات
باشد اصلا جایز نیست چنانکه قبل ازین گفته ایم او
تعالی از بعد و قرب و اجتماع و افتراق و غیرها از صفات
حدوث منزه است اگر بصفات گویند بآن معنی جا
یز است که چنانکه گفته اند القربة هو الطاعة یعنی بنده
در طاعت او تعالی باشد میگویند که قربت شد بلطف
او تعالی چون لطف که صفتی است از صفات باینمعنی

توان



توان گفت و هرچه طاعتی معصیت کرد دور افتاد از لطف
الهی چون ولی بهر درجه که رسد از بنده گی نبراید چون بنده است
مخلوق است تا هیچکس بدرجه انس بدرجه حبیب خدا نرسیده
نرسید و با او صلی الله علیه وسلم امر شد واعبد ربک حتی یاتیک
الیقین ای الموت اگر وصف مخلوقی نبودی چرا بنده گی فر
مودی پس درین چنانکه انا غیر مخلوق گفته اند تاویل
دیگر درست نیاید جز حواله کردن بمستی اشکال بگشاید
اگر درین تاویل را اعتبار کردندی چرا منصور را بردار
کردندی زیرا که در لفظ انا الحق و انا غیر مخلوق تاویل
یکسان است و بعضی از اهل استغراق گفته اند بنده ذات
خود و صفات در عین

لا الاعراض والارجاع والآلام وعما تصورته خواطر الانام وهم
درین کتاب بیت واعلم من وصف الله تعالی بالاجزاء والابعاض
او وصفه بانه تعالی في کل مکان بالذات او وصفه بالانتقال
من مکان الی مکان او وصفه بصفة حادث او وصفه بانه
تعالی اقرب الی المؤمنین من الکفر بالذات یکفر لکن یقال
ان الله تعالی اقرب الی المؤمنین بالصفات در عقاید نسفی است
وله صفات ازلیة قائمة بذاته وهی لا هو ولا غیره وهی العلم
والقدرة والحیوة والسمع والبصر والارادة والمشیة و
الفعل والتخلیق والترزیق فعل وتخلیق وترزیق وتکوین
میگویند فالتخلیق والترزیق والانشاء والابداع و
والصنع والفعل والایجاد والاحداث والتکوین ویسمی
کل ذلک تکوین در تبصره است والله تعالی سمیع بلا جارحة
بصیر بلا عین عالم بلا آلة مرید بلا قلب متکلم بلا لسان
و شفتین پس معرفت شناختن او تعالی است بصفات
ثبوتی و سلبی چنانچه گذشت و نیز بداند که صفات او
تعالی خلاف صفات مخلوقات است چنانکه در فقه اکبر است
وصفاته کلها خلاف صفات المخلوقین یعلم الله
تعالی لا کعلمنا ویقدر لا کقدرتنا ویری لا کرؤیتنا ویتکلم
لا ککلامنا ویسمع لا کسمعنا هر که باین صفات که گذشت
داند ویقین کند او عارف است وعارف اخص آنست که علم
الیقین بنده کی کند بیان آنرا قبل ازین در بیان مشاهده
نوشته ایم پس دلیل نیستی وجود ذات وصفات معرفت و
نفی ادراک توحید است بدان ارشدک الله چون بنده اگر باو

تعالی واصل شد گفته اند بآن معنی گفته باشند که چون توفیق
طاعت یافت بلطف حق حاصل شد نه بذات زیرا که او تعالی
از بعد و قرب و اجتماع و افتراق و اختلاط منزه است از
پیر هری [illegible] پرسیدند یا معنی القرب فقال هو الطاعة و بعد
و قرب که آمده است از صفات صفت بنما نیست میان حق و
بنده نه بعد مسافت شاید و نه قرب ملاقات و هر که قرب ملا
قات و یا بعد مسافت اعتقاد کند این اعتقاد بر وی کفر است
یعنی چنان باشد هر که بخدا مطیع تر و مکرم تر یعنی قربت
اینجا بمعنی کرامت است بعد بمعنای اهانت قوله تعالی
ان اکرمکم عند الله اتقیکم در الفاظ اکابر اگر قربت یافت
گویند این است و لفظ وصلت نیز برین معنی است پس
معنی واصل شد با و تعالی واصل شد بکرم او تعالی گفتن است
اگر بذات گویند و العیاذ بالله این قول باطل است زیرا که
قبل از ولایت انفصال بود اکنون اتصال شد گفتن است
و الانفصال بعد الاتصال و الاتصال بعد الانفصال از علامات
حدوث است و بر قدیم علامات حدوث هرگز روا نباشد و اتصال
الشیء بالشیء نیز از صفات محدثات است و هر صفت که حادث است
بر قدیم روا نیست بنده حادث و عاجز را با اجزای قدیم
متصل شد گفتن هرگز روا نیست هر که از مستی اگر عین
شدیم گفته باشد حواله بر بیخودی او میکنیم و درین زمان
بعضی از جهلای صوفیه با وجود صحویت تقلید بر مستان
شیدا کرده ما عین واجب شدیم گویند غیر از گمراهی و رو
سیاهی چیزی حاصل نکرده اند و حضرت حق تعالی از جمع

عیب



عیب گرفتاری و حاجت و حدوث منزه است آنکه کسی این دعوی را
میکند محتاج خوردن و آشامیدن است اول مرتبه همین حاجت
را از خود رفع سازد و حاجت دیگر نیز بسیار است همچون گردان
شکم با او گرفتار است وقتی که آن گرفتاری ظاهر شد میگویند
که غیر ظاهر شد بعد ازین تا و منع نکنند شریعت حکم بر طاهری
او نکند پس چیزی طبیعت از وی نفور کند اول همین گرفتا
ری از خود دور کنند عاجزی که اینچنین گرفتاری را از خود
دور کرده نتواند چگونه خود را عین واجب داند درجه اعلای
بنده مقام عبودیت است نه هوای معبودیت آن مستان گر
خود بی خبر بودند بآن ماند که شخصی در خانه خود میگفت که خانه
کجا است و آنکسی مست مشهور بود با آنکه در رقید شریعت است
نمیداند که شریعت چیست و در امر کیست چون از مستی باز آمد
میداند که در خانه ام و نمیگوید که دیوانه ام غرض بیهوشی ازین
سخن آنست که آنها که منسوب بولایت اند بعض قولی که از آن
مدهوشان بر آمده است و شریعت نمی بردارد پسندیدن پیدا
کرده و نیز حکم بر کفر ایشان نباید کرد چون خود را عین الله
گفتن خود را از کجا دانند و آنکس که بی خبر از خود باشند و با
وجود هشیاری حرف بیجا گویند عقلا آنها را رسوا گویند
ای عزیز ذات و صفات او تعالی الآن کما کان است صفت
عاجزی که هر روز بلکه هر ساعت و هر لحظه دیگر گون شود از
کجا صفت قدیم را بر خود نسبت دهد پس جواب همان است که
اند مدهوشی گفته باشند بنده بنده است بنده کی را دانیست انا
بنده آنست خالص و هیچ مقربی بخاتم انبیا صلی الله علیه و سلم برسیده

الی ۲

و درجهٔ هیچ مقرّبی بمعراج سرور کاینات نرسیده و آنست که او را این
تشریف ارزانی داشت بنام بنده کی ستود قوله تعالی سبحان
الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی
الذی الایه و قوله تعالی فاوحی الی عبده ما اوحی و چون در مطعمی است که
ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی تورمت قدماه فقیل
له اتفعل و قد غفر الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر قال افلا اکون
عبدا شکورا پس حبیب خدا را بنده گفت هر که بنده است مخلوق
و همهٔ انبیا علیهم السلام و اولیا رحمهم الله که بودند از حق تعالی
میخواستند که بنده گو بشوند آنها که من او شدم گفته اند از راه مستی
و بیخودی گفته باشند والا هیچ عاقلی از عاقلی نگفته است بدان
ارشدک الله آن بیتی که از شیخ عطار رحمة الله نقل کرده اند که
او بما محتاج ما محتاج نی عاشقانرا به ازین معراج نی جواب
اول آنست که این بیت از کاتب سهو شده باشد بلکه بیت این است
ما باو محتاج او محتاج نی عاشقانرا به ازین معراج نی یعنی
عاشق همه حاجت باو گذارد و از دیگری طمع ندارد و آنچه از وی می
رسد راضی باشد اگر احوال چنین است بهترین معراج عاشقان
این و از خود شیخ رحمة الله نیست هرگز در میان خاص و عام
از مقامی بنده کی بهتر مقام و کسی که گفته باشد بهترین مقام مقام
بنده کی است بنده هیچ محتاج است چگونه گوید که ما محتاج
نیستیم جماعهٔ که این بیت بصورت اول خوانده معنی ما گفته اند
چون آدم علیه السلام را و یا از فرزندان او آفرید و آینهٔ حسن
خود کردانید این قول نیز از اصحاب سکر است در شرح این
گفتن روا نیست زیرا که قبل از آدم علیه السلام این صفت نبود

گفتن



گفتن قباحت است داو تعالی ذات خود را خود بیند و محتاج
هیچ چیز نیست الله تعالی الآن کما کان و یختم التوفیق است
ولو کانت صفة من صفات الله تعالی محدثة لکان ذاته
قبل حدوث تلک الصفة فاقدا عن صفات الکمال فیلزم
ان ذاته ناقصا قبل حدوث تلک الصفة و ذلک محال فثبت
ان حدوث الصفة لذات الله تعالی محال در مشکوات امام
ابوالقاسم صفار است سئل رضی الله تعالی عنه عمن قال
بان الله تعالی یری نفسه لا یسمع کلام نفسه هل یحکم بکفره ام لا
قال نعم لانه انکر التنزیل و من انکر التنزیل فهو کافر بعضی
گفته است آدم علیه السلام را آینهٔ حسن خود کردانید این
کلمه اهل سکر است اگر شیخ عطار گفته باشد که او بما
محتاج است در حالتی بیخودی و مستی گفته است و توجیه نکنیم
و توجیه دیگر پیش نیم دریغی درست نباید و سخن اهل سکر را
اهل صحو گفتن نشاید معنی سخن مستانرا بخود آنها باید
گذاشت ما چه دانیم که گوینده را چه غرض باشد و هر ولی که
بوده باشد در مذهب یکی از ائمهٔ اربع خواهد بود قولی که
هیچ یکی از ائمه قبول نکرده باشند گفتن آن از مستی است
یا از جنون حسن ظن بر اولیا رحمهم الله آنست که اصلا
سخن بیجا نگفته باشند و اگر گفته باشند همان جوابست
که در حالت استغراق و بیخودی گفته باشد که آن بندی
نشاید بدان ارشدک الله آن عبارت که در بعضی نسخهٔ
صوفیه است المعرفة هی المعرفة بالجهل والله اعلم معنی
چنان باشد که در ادراک ذات واجب تعالی بجهل خویش

مقر باشی که عارف باشی و قایل شوی به عجز خود از ادراک ذات
ادراک است بعضی از جهلای صوفیه گمان برده اند که علم ظاهر
با حال صوفی زیان دارد و این اعتقاد خطا و باطل است زیرا که
علما چراغ دین و دنیا اند چون علم نباشد جهل رو دهد
اگر چیزی بپرسند جواب میگویند بغیر علم گمراه میشوند
و گمراه میکنند کما قال النبی صلی الله علیه و سلم فاذا لم یبق
عالم اتخذ الناس رؤسا جهالا فافتوا
بغیر علم فضلوا و اضلوا استخفاف علم را کفر نوشته اند
چگونه این علم بحال صوفی ضرر دارد که میگویند پس لازم است
بر جهلا از بیقول زبان را نگاه دارند ما اتخذ الله ولیا
جاهلا اگر حجت عالمان است خصومت بر علمای بی غرض ظالمی
نیست در عقاید شیخ الاسلام علاء الدین رحمة الله است
النبی الواحد افضل من جمیع الاولیاء و اجماع اهل
سنت و جماعت است پیغامبر صلی الله علیه و سلم افضل
جمیع پیغامبرست پس با آنحضرت صلی الله علیه و سلم حق
تعالی عطا کرد قل رب زدنی علما چه قدر علم زیاده
هر درجه بنده زیاده و معنی دیگری المعرفة هی
المعرفة بالجهل آنست که از مرتبه غرور و هستی در گذشته
خود را هیچ داند این است معرفت نفس چون نفس خود
را شناخت هیچ نیست خدا را شناخت من عرف نفسه
فقد عرف ربه اگر علم نبود کی فریضه و واجب و
سنت و آداب را و در مجموعه ملکی است عارفان
بحقیقت بنده گانند دل ایشان از هوا مصفی

بوده



بوده و ظاهر و باطن ایشان بقبول شرع را مهیا و دل ایشان
بحق زنده بوده افعال و اقوال ایشان موافق کتاب آسمانی
و سنت نبوی و قاعده و شریعت بدل و جان قبول کرده اند
و هیچ دقیقه از فرایض و وجوب و سنن و آداب فرو نه
گذارند و یک لحظه بر خلاف شرع دم نزنند و مشایخ
مقدم بر خلاف کتاب و سنت و جماعت هیچ وقت
قدم ننهاده اند ای عزیز اگر از علم ظاهر خبر نداشته
باشند از کجا دانند که این فرض است این واجب
و این سنت و این ادب و این حرام و این مکروه و
این مباح و علم ظاهر فرض است علی العموم و اگر گوی
معرفة الله نیز فرض است جواب میگوییم که هر که او تعالی
بیچون و بیچگونه و بی نمونه و یگانه و قدیم و جمیع صفات
ثبوتی و جمیع صفات سلبی او تعالی را چنانچه در کتب
معتقدات نوشته اند و آنچه مومن به است او را نیز بداند
او عارف است بحقیقت و فرض معرفت اینست و مومن
میگوییم و نماز جنازه میخوانیم و معرفتی که برهانشان
در اولیاء الله کمی باشد او افضل است تا اهلان که دعوی
حقیقت میکنند و میگویند حقیقت خواص را است و شریعت
عام را است و نمیدانند که حقیقت فضایل شریعت است
که لطیف خاصان است کسی که علم عموم را نداند علم خصوص
از کجا داند و معنی معرفت شناختن است شناختن
بی علم نیست هر که گوید بی علم می شناسم قول او مردود
است آنچه مسایلی که در علم توحید و صفات نوشته

نوشته‌اند مومنست ملائکه و کتب و رسل و بعث و قیامت و تقدیر
نیکی و بدی همه را علم میکوییم چون علم باین مذکورها
نباشد چگونه عارف کوییم و در محیط است در کتاب سیر
من قال لا ادری صفة الاسلام فهو کافر و ذکر شمس الائمة
الحلوانی هذه المسئلة و بالغ فیها فقال هذا رجل لیس له
دین ولا صلوة ولا صوم ولا طاعة ولا نکاح و اولا
ده اولاد الزنا و استدل رحمه الله ذکر فی مجموعه و صورتها
اذا قال یهودی او نصرانی صف دینک فقال لا ادری
قال محمد رحمه الله لیس بیهودی ولا نصرانی و حکمه حکم المرتد و قال
فی الجامع المسلم تزوج نصرانیة صغیرة و لها ابوان نصرا
نیان فکبرت و هی لا تعقل دینا من الادیان ولا تصف
و هی غیر معتوهة معتقة فانها تبین من زوجها و معنی
قول محمد رحمه الله لا تعقل دینا من الادیان لا یعرف بقلبها
و معنی قوله لا تصف لا بوین احوال التبعیة و لم یظهر
لها جهة الاصالة و کانت لیست لها ملة مخصوصة
و هی شرط للنکاح ابتداء و بقاء و کذلک الصغیرة من
المسلمین اذا بلغت عاقلة فهی لا تعقل الاسلام و
لا تصفه و هی غیر معتوهة بانت من زوجها و محمد رحمه الله
یسمی هذه مرتدة لانا حکمنا باسلامها بطریق التبعیة
و الان حکمنا بکفرها فکانت مرتدة انتهی در محیط است
در کتاب جنایت من قال لا اله الا الله لا یکون مسلما
حتی یعلم صفة الاسلام و کذلک اذا اشتری جا
ریة و استوصفها صفة الاسلام فلم تعلم فانها لا تکون

مومنة



مومنة و صفة الاسلام ما ذکر فی حدیث جبرئیل علیه
السلام ان یومن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم
الاخر و القدر خیره و شره من الله تعالی و البعث بعد الموت
و در فتاوی کبری است و الطاعات کلها واجبة و جنتة بامر الله
تعالی و بارادته و بقضائه و بتقدیره بعلمه و بمحبته و برضائه
و المعاصی کلها بتقدیره و علمه و قضائه و مشیته و ارادته
لا بمحبته ولا برضائه ولا بامره ایمان آوردن بخدا جنانچه
در عقاید نوشته‌اند خواه بلفظ عربی خواه بلفظ
فارسی خواه بلفظ ترکی بهر لفظ که اعتقاد اهل
اسلام است باید دانست و فرشتها را چنانچه نوشته
اند هر دو مادة فروآنچه وصف کرده اند بهمان طریق
اعتقاد باید کرد و علی هذا القیاس صفات کتب
و انبیا و صفات روز قیامت و بعث بعد الموت
و بیان تقدیر باید دانست اکر کسی این جمله را
نداند اعتقاد او فاسد باشد چگونه کوییم که او
عارف باشد جاهل عارف که گفتن این نیز از جهالت
است کسی که با علم ظاهر جهد دارد امید است که او
تعالی علم باطن را نیز بدو امید مغفرت مغفورت
نیز هست اما کتاب را اصلا نخوانند و کویند که
ما را حاجت بکتاب و پیغام رسول نیست والعیاذ
بالله این کوینده کان سزای عقوبت ابدی
شده باشد هر چند باصفت خود داشته باشد
چون اعتقاد باطل است آنچه میکنند خیر نیست ...

صاحب نام حق رحمة الله گفته است داد ما را کتاب تا خوانیم کرد
ما را خطاب تا دانیم ای عزیز از دوستی کتاب آید و خواندن
کتابت محبت افزاید چون کتابت نخواند و مراد دوست را نداند
لاف دوستی در وی صادق نیست و اصلا بر دوستی لایق نیست
در عقاید طالبی مسطور است جماعتی از اباحتیان گویند راه طریقت
دیگر است و راه شریعت از طریقت جدا کنند بتحقیق گویند ما از
اهل طریقتیم شریعت دانشمند بداند این سخن کفر است باید دانست
که طریقت فضایل شریعت آنکه گوید از فضایل شرع گوید هر که
طریقت را جز این داند ضال و مبتدع است در عقیده
مولانا عبد العزیز است اهل سنت و جماعت گفته اند حقیقت
غیر شریعت نیست بلکه فضایل شریعت است جهلای صوفیه که حقیقت
غیر شریعت گویند آن باطل است ای عزیز آنها که میگویند کسی که
علم باطن می داند ترک علم ظاهر رسد ار داین سخن باطنیه است
آنها صنف از روافض اند چنانچه در تحفة المتکلمین است
صنف من الروافض الباطنیة یقولون لکل ظاهر باطن للعلم و
القرآن وکل من عرف الظاهر ولا یعرف الباطن لا ینفعه الظا
هر ومن عرف الباطن لا یضره ترکه الظاهر قلنا قال الله تعالی
هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین
کله بعث الرسول لیظهره علی کله ای عزیز طلب علم فریضة است
بر هر مسلم و مسلمه وجهل در اسلام عذر نیست چون بنده به
بلاغت رسید اول مرتبه علم توحید فرض میشود و بعضی گفته
اند قبل از بلاغت چون به بلاغت رسید اتفاق است که
فریضه شود و علمای اتفاق دکر دان فریضه است دانستن او





فریضه است آنکه طهارت شود نماز و چند فریضه نماز در طهارت است و چه
قدر فریضه در نماز است و بکدام آب طهارت باید کرد و بکدام نباید
کرد و آب را چگونه باید ریخت و نماز را چگونه باید خواند و قرأت را
چگونه تلفظ باید کرد و علی هذا القیاس دانستن روزه
و عبادتهای دیگر اگر نتوانند جمیع علم را خواند باری آنچه
لابدی است چون مسایل معتقدات که اصول دین است و نماز
که هر روز پنج بار حاجت می افتد و روزه و زکوة و شرط استطاعت
بنای مسلمانی بدینها است داند خصوصا کسی که مقتدای
قومی باشد مقتدیان از وی پرسند چه جواب میداده باشد
وای بر جان آن بیسعادت با آنکه خود را کاشف اسرار
داند عاجز اند و پیش کس رفتن عار دانند و اصل مسئله کسی
اینقدر فرایض ترک نماید چگونه عارف میشده باشد در جا
مع المعتقدات است اگر کسی می پرد بهوا و مخورد آتش و بر
رود روی دریا و حال آنکه ترک فرضی از فرایض
الله و یا ترک سنتی از سنن رسول الله ترک میکند او ولی
نیست و دعوی کرامت بروی صادق نیست بلکه معونت است
یا استدراج جواهر الرشد که الله بعضی از صوفیه گفته اند
کسی که علم حال یابد علم قال در ضمن او حاصل میشود
جواب میگوییم که مراد از علم حال حال رسول است صلی الله علیه
وسلم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش هیچ دانشمند نرفته
بود علم اولین و آخرین را حق تعالی در دل او انداخت فهی
و بلغ الکتب حیرت بر ندران میکنند و هم از صحابه
رضوان الله علیهم اجمعین از برکت صحبت سید المرسلین

صلی الله علیه و سلم نیز این نسبت نصیب بود و نیز از تابعین و تبع
تابعین از برکت قرب عهد نصیبی یافتند چه قدر قرب عهد
قریب‌تر بود این نصیب بیشتر بود درین زمانکه بعد عهد
شده است آن فیض بکمال نصیبه کمیاب شود و چه عجب
ولیکن دریافتن آن حال دلیلی می باید چون خود ها
میگویند هر که حال یا بذوق ال موجود میشود پس پیدا
شود از پی دلیل دینی در باب اعتقادات و عبادات اگر
دانسته جواب گویند گوییم که بهره از آن حال یافته‌اند
والا در دعوی خود ها صادق نیستند و بعضی از جهلا
چنان اعتقاد دارند که اصول دین است شک نمیدانند و فرائض
منزل که همه علمها وابسته باین است خوانده نمیتوانند
و دعوای حال میسازند اگر حال داشتی خود را باین
جهل نگذاشتی اگر باطن او راست ست ظاهر او آراسته است
و ریاضتی که برخلاف سنت رسول است غیر مقبول است خبر
یکه در خواب و خیال می بینند جلسات او رحال می بینند
و مراد از حال حال رسول صلی الله علیه و سلم است پس اثری
از حال او صلی الله علیه و سلم می باید زیرا که حال او
صلی الله علیه و سلم بطریق تمام هیچکس نیافته است
پس هر که حال یافته باشد شاخی از حال رسول صلی الله
علیه و سلم درین کس پیداست رسول صلی الله علیه
و سلم افقه بود اعلم بود اکرم بود احلم بود اسخی
بود اورع بود افصح بود اعقل بود اعدل بود افضل
بود اکمل بود اشفق بود اصدق بود صبور بود

شکور



شکور بود غیور بود رئوف بود رحیم بود خلیق بود جمیع
خصال حمیده در آن گزیده بود و از جمیع صفات مذموم معصوم
بود پس شان حال آنست که اثری بطریق تبعیت از آن خصال یافته
باشد هیچ هنری از علم محمودتر و هیچ عیبی از جهل مذموم‌تر نیست
پس کسی که اگر خصلتهای مذموم را هنر پنداشته و علم که
افضل خصلتهاست نداشته باشد چگونه گوییم که صاحب
حال است بلکه میگوییم که صاحب حال نیست بلکه میگوییم که محال است
درجات درجات و اوتوا العلم درجات قول خدا است اگر گویند که
در ایام گذشته بعضی از اهل ولایت بوده‌اند منسوب بعلم نبوده‌اند
گوییم آنها در زمانی بوده‌اند که از برکت قرب عهد عامیان آن
زمان علمای این دوران علم فراوان داشتند کما نکی درین وقت
بعضی از مدعیان ولایت از علم بطریق کفایه داشتندی چون
از علم کفایت ندارند پس علم پر ترغیب باست و جهل کاشف
عیبها ست الجهل والبخل یکشفان کل العیب والعلم والسخی
وة یستران کل العیب در جامع السعادات است سئل
ابو سلم البصری بما ذا یعرف الاولیاء فی الخلق قال بلطف
لسانهم وحسن اخلاقهم وبشاشة وجوههم وسخا
وة انفسهم وقلة اعتراضهم وقبول عذر من اعتذر
الیهم وتمام شفقتهم الی الخلایق و هم درین کتاب است
والاولیاء من جعل الصبر شعاره والشکر دثاره والقرآن معینه
والحکمة علمه والتوکل حرفته والغربة بلاده والحزن رفیقه
والایام مراحله والله انیسه والذکر حلیه و درین کتاب
است عالم است ولی چهار است اول بحفظ نبراس هم التی

بینه و بین الله تعالی فی المصیبات فلا یشکوه و الثانی ان
یستر کرامته فلا یتحدث بها و الثالث یحتمل ایذاء خلقه و لا
یکافیهم والرابع یداری عباده علی تفاوت اخلاقهم در این
زمان بعضی از صاحبان ریاضت اگر دیدند میگویند اظهار
و تطلع از جمله قبایح است در جامع السعادات است کما فرض
الله تعالی علی الانبیاء اظهار الایات والمعجزات لکذلک فرض
علی الاولیاء کتمان الکرامات حتی لا تفتتن به الخلق
کسی که ترک فرض نماید چگونه ولی باشد عزیزی گفت هر که
از کرامات خود حکایت آرد میگوییم ولایت دارد غرض
ازین دلایل این نیست که بکلی کرامات دین است دعوا
کردن او عار نیست زیرا که در قیامت خود را خوار سازی
خصوص کسی که مردم یاد میگویند تا شیاطین بر تنش او
بخندد آنکه در رتبه جهالت گم شود شکسته شرمناک
مردم شود ای عزیز هر که لایق با ماتی ظاهر نیست
با ماتی باطن نیست بی ترتیبی که اولیا راست سبب او
علمست آنکه مجاهده آن کند که مراد ازین علم علم
شریعتست باید دانست که معنی مجاهده چیست و مشاهده
چیست معنی مشاهده را قبل ازین بیان کرده ایم
مجاهده آنست که هر چه خدای تعالی و رسول او فرمود
پاک بودن و هر چه خدای تعالی و رسول او نهی کرد باز
ایستادن یعنی خلاف نفس و شیطان کردن قال العلماء
المجاهدة خلاف النفس فخلاف النفس الطاعة بما امر
الله تعالی و رسوله و ریاضتی که موافق شریعت نیست

نفس و



نفس و شیطان را باز می دارد بلکه مرضای آن نهایت و طاعتی که
موافق شریعت است نفس شیطان نمی خواهد مراد ازین مجا
هده جهاد کردن عبارت به نفس شیطان جهاد اصغر بر جنگ است
جهاد اکبر خلاف نفس ساختن است جهاد اصغر بر دشمن
بیرون رفتن است جهاد اکبر از خانه دل خس و خاشاک و هوا و هوس تافتن است
جهاد اصغر سینه دشمن چاک کردن است جهاد اکبر دل از ما
سوی پاک کردن است با وجود طاعت بر طاعت اعتماد نا
کردن است بلکه اعتماد بر خدا کردن احتراز از آرزوی نفس
نمودن در همه کار تابع شریعت بود این همه جهاد اکبر است
و معنی مشاهده را قبل ازین بیان کرده ایم لیکن طریق
مشاهده را از زبان مکملی باید شنید تا نتیجه معلوم گردد ای
عزیز قومی از صوفیه میگویند بی مشاهده بی مجاهده مقصود
حاصل توان کرد جواب آنست که طاعت بی مجاهده نیست
چیست بی مشاهده نیست آنکه میگویند بی مشاهده بی مجاهده
قربت توان یافت این قول خطاست قبل ازین گفته ایم
مجاهده خلاف نفس و شیطانست و عنان رای بدست سلوک
شریعت سپردن است و ریاضتی که بر خلاف شریعت است
طاعت نیست هر چه ازان که پیدا شود کرامت نیست ای عزیز
تا الم مجاهده نکشی لذت مشاهده نچشی [illegible]
از بعضی بزرگان همچون شیخ عبدالله طوسی و غیره نقل است
زنی فلان دیار را بمن بخشید و یا چند فرسنگ را بمن بخشید
و یا مرا و یاران مرا بخشید جواب این سخن آنست که آنچه
در کتب معتقد است هیچکس از امت نتی حق معلوم غیر از

ازین است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بشارت داده اند قطعاً بهشتی
گفته نمیشود بلکه مطلق میگویند جای آخر مؤمنان بهشت است
و جای کافران دوزخ پس هر در ظاهر مسلمانست و اعتقاد
اهل اسلام دارد مؤمن است عند الشرع لیکن هیچکس ایمن
نیست از خوف خاتمه درجامع محمد مقاتل است بطریق نظم
کل یخوف خاتمة الا الانبیاء کما الولی فی قوم الا التقیا چون
اول شرع شده است اشخاص معلوم را بهشتی و این گفتن از
خوف خاتمه ایمن داشتن است ازین سبب اشخاص معلوم
غیر از انبیا علیهم السلام و اصحاب مبشره رضی الله عنهم
قطعاً بهشتی گفتن جایز نیست و اعتقاد باید کرد که مؤمنان
کسانی هستند هم در خوف خاتمه اند درعقاید امام اسماعیل زاهد است
که قوله ان المؤمنون بین الخوف والرجاء یرجوا فضل الله
نه غفران الکبایر و یخاف عذابه فی العقوبة علی الصغایر و در
شرح این کتاب است مؤمن میان خوف و رجا است و مؤمن را
چنان امیدی باید بخداوند خویش اگر هفت آسمان و هفت
زمین گناه دارد نومید نشود ~~چنان امید باید بخداوند~~
از بهر آنکه گناه را گناه میداند با این همه گناه کافر
نگشته است اما به نومید گشتن کافر گردد و اگر هفت
آسمان و هفت زمین طاعت دارد و بترسد و ایمن
نباشد اگر ایمن باشد کافر گردد زیرا که صفت قهاری
او را نمی بیند اگر ظاهراً ازان سبب کافر گردد اگر کسی گوید که
اصحاب مبشره را بهشتی میگویند صفت قهاری و صفت
غفاری هر همه برابر است جواب میگوییم که اصحاب مبشره





خود در خوف و خشیت از همه زیاده بودند لیکن اهل سنت
و جماعت میگویند که بهشتی اند زیرا که بهشتی بودن ایشان
را مخبر صادق خبر داده است بوحی مخبر صادق صلی الله علیه
و سلم هرگز از غیب خبر ندادی تا جبرئیل علیه السلام وحی
ناوردی و جبرئیل علیه السلام هرگز از غیب نگفتی چون
مخبر صادق بوحی خبر داد اعتقاد کردیم که اصحاب مبشره
بهشتی اند و اگر کسی گوید که آن بزرگی که گفته است فلان
دیار را حق بخشید یا فلان قوم را ایمن بخشید بالهام
گفته باشد جواب میگوییم که امام نجم الدین عمر نسفی
در عقاید آورده است الالهام لیس من اسباب المعرفة
بصحة الشی عند اهل الحق و تفسیر الالهام القا
معنی است در دل بطریق فیض درمعتمد المعتقدات است
الهام در حق انبیا علیهم السلام معتمد است چون شیطان
القا کرده نمیتوانند اما الهام در حق اولیا علی الاحتمال است
بیان آورده بر متیقن است نه بر محتمل اجماع اهل
سنت و جماعت بر اینند که الامن من الله تعالی کفر و
الیاس من الله تعالی کفر درشرح عقاید امام اسماعیل
است اولیا را ظهور کرامت از زوال ایمان ایمن نگرداند
اما انبیا علیهم السلام را بیم زوال ایمان نباشد از بهر
آنکه ایشان معصوم اند ای عزیز آن سخن که فلان
دیار و فلان قوم را بخشیده است ما میگوییم که
ازان بزرگ نقل کرده اند یا بصحت رسیده باشد یا نی
اگر گوی که در نسخها مذکور است میگوییم که مفتریان حدیثها

هست و محققان اهل سنت و جماعت جدا کرده اند با وجود
دیگر جدا کرده اند از نسخهای تمام برآورده نوشته اند
چون اول مرتبه در یک نسخه که نوشته اند از روی آن نسخه
نوشته اند و کاتب دیگری که از این حقیقت خبر نداشته
باشد چه داند که این افترا است یا چه چیست و آن نسخه را دیده
نوشته است پس ظالمان که افترا کرده نسبت با رسول صلی الله
علیه و سلم داده اند در حق او نیز افترا کرده باشند چه
عجب اگر گوئی که این قول از بزرگان بصحت رسیده است میگو
یم که در حالت مستی انا الحق گفته باشند عجب نباشد که
اینچنین گستاخیها در حالت بیخودی ساخته باشند ای
شفاعت حق است و ثابت است از انبیا و اولیا هیچ کس را
شک و شبهه نیست بلکه حضرت صلی الله علیه و سلم همه مؤ
منین و مؤمنات را باذن حق تعالی آمرزش طلبیده اند
قوله تعالی واستغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات
و دانسته نمیشود که کرا مغفرت میکنند و کرا نمیکنند و
قوله تعالی یغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء ای عزیز
از بزرگان نیک نقل کرده اند فلان دیار را و فلان
قوم را بی بخشید و نیز از آن بزرگان نقل شده است
میگفتند که نمیدانیم آخر کار ما چه میشده باشد از گریه
و زاری بجای اشک خون جاری میکردند گاه از ترس بی
هوش می افتادند و نسبت بزرگی هرگز بر خود نمیدادند
و میگفتند خود در میان خوف و رجا باشیم تصدیق
دیگران کی باشیم القول اول که نقل کرده اند اگر گفته باشند





حمل بازیم بمقام مستی و قول آخر را بمقام حقیقت و با مستی
ای عزیز حسن ظن بر بزرگان آنست که سخن که خلاف
معتقد باشد نگفته باشند اگر گفته باشند همان
جواب است که در حالت سکر گفته باشند لیکن احتیاج
صحو باید که مثل این سخنان اصلا ظاهر نسازند خصوصا
در هر وقت که کثرت اصحاب شرارت است و در زمانه ما از بعض
مثل این حرفها جاهلان کاهل پا زده و از مکر الله غا
فل باشند قوله تعالی فلا یأمن مکر الله الا القوم
الخاسرون در عقاید امام اسمعیل است و اختلفوا
فی الولی هل یجوز ان یعرف انه ولی ام لا فقال بعضهم
بعضهم لا یجوز ذلک لان معرفة ذلک یزیل عنه خوف
العاقبة یوجب الامن و فی وجوب الامن زوال
العبودیة لان العبد بین الخوف والرجاء قال الله
تعالی یدعوننا رغبا ورهبا فالامن من الله تعالی کفر
کما کان الیأس من الله تعالی کفر و قال بعضهم یجوز
ان یعرف الولی ولایته لانها کرامة من الله تعالی
للعبد والکرامات من النعم والنعم ان یجوز ان یعلم
ذلک لزیادة الشکر هم در شرح این کتاب است نشان
ولی نه آن باشد که بر ولایت اعتماد کند بلکه همیشه خا
یف باشد از زوال ایمان و شکر باشد بر توفیق خیر
بوسع طاقت خویش شکر باشد خویشتن را مقصر داند
با این همه کرامات و مقامات معصوم نیست زیرا که
زینت احوال ظاهر او بیش از زینت ابلیس نیست در زینت

احوال او بیش از بر حسب حالیست چون آدمی خود ایمن از زوال
نباشد پس دیگری را چگونه گوید که ایمن بخشیده در بهشت بود
خود یقین نباشد چگونه دیگری را گوید که بهشتی است
ای عزیز بزرگانیکه در معنی سبقه اثر گفته اند الناس
کلهم فی الفقه عیال ابو حنیفه گفته اند و عارفانی که در عالم
انگشت نما گشته اند بسیاری در مذهب ابو حنیفه گذشته اند
تا او باین کمالات از این کمالات نگفت مارا نگفتن اولی
و این مردم که در نفی شطحیات آن غوث مسالک لجه و حالی شاه
بازان عقبه کمال میگویند کمی آن نمیشنوند که از روی بی اخلاص
میگفته باشند بلکه گرد ملامت بر دامان آن صاحبان
کرامت روا میدارند و میگویند آنها که کاشفان علم ظاهر
و نهفته اند بر خلاف قول مجتهدین بر کمتر نگفته اند اگر گفته اند
باشند از مستی است و نادانی و نمیدانند دوستی نادان
دشمنی است اخلاص آنها تا گفتنی است چون سخنان
عارفان باریک است زبان را مجال احاطه آن نیست اخلاص
یک عالم عاقل بهتر است از اخلاص صد هزار جاهل بدان
ارشدک الله فنای اتم مقام سید عالم صلی الله علیه و سلم است
بعضی از صوفیه گفته اند ما آن مقام رسیده ایم جواب او
آنست که اگر گفته باشند به تبعیت گفته باشند بر
اصالة معنی این چنانست که پادشاهی امرای بزرگی را
ولایت بزرگی داد و چندیکی تابع آن امیر است همراه
امیر رفته داخل ولایت میشوند و به تبعیت آن مقام
را می بینند نه بر اصلیت و اینست مراد ازین

گفتار



گفتار رو الاجه چه وجه مقدار قال ابو یزید رحمه الله
ما مثل معرفة الخلق وعلمهم بالنبی صلی الله علیه وسلم
الا مثل نداوة تخرج من رأس الزق المربوط یعنی ابو
یزید رحمة الله گوید معرفت خلق و علم ایشان نسبت
به پیغمبر صلی الله علیه وسلم همچنانست که نم از سر
خیک بسته پدید آید پس معلوم شد که آنانی که دعوی
فنای اتم میکنند به تبعیت باشد نه بر اصلیت و هر
مرتبه بر انبیا علیهم السلام عطا شده است بطریق اصلیت
و مرتبه اولیا بر تبعیت است باید دانست که مرتبه
انبیا علیهم السلام بر مراتب است لقوله تعالی ولقد
فضلنا بعض النبیین علی بعض اگر چه ولی که فنای
اتم شده باشد بدرجه نبی از انبیا علیهم السلام نمی
رسد چنانچه پادشاه مجازی با میری بزرگی ولایت
بزرگی عطا بازد و با میر دیگر که در درجه از وی
پست تر است و ولایت پست تر عطا بازد تا بعیان
امیر بزرگ آن ولایت بزرگ بینند بدرجه آن امیر کم
ولایت خورد داده اند نمیرسد و قبل ازین گفته
بودیم که جمیع اولیا بدرجه یک نبی نمیرسد بدان
ارشدک الله بعضی از پیشوایان صوفیه از روح سخن
گفته اند جواب اینست که در شرح تعرف گفته اند خلق
در روح اختلاف کرده اند گروهی روح جسم گفته اند
گروهی جوهر و گروهی عرض و گروهی قدیم و مذهب
تربا آنست که روح را قدیم گویند و قول بعضی فلاسفه

مذهب تناسخ دارند همین است اهل سنت وجماعت آنست که
روح گوییم وکیفیت نگوییم وجنید رحمة الله در تحقیقات
ازین معنی گفته است الروح شیء استاثر الله بعلمه ولم یطلع
علیها احد من خلقه ولا یجوز العبارة عنه لقوله تعالی ویسئلونک
عن الروح قل الروح من امر ربی اینها اهل سنت
وجماعت برینند اگر کسی دعوی کند من دانم که روح چیست
غایت عقل وحماقت او باشد وما زیاده ازان نگوییم که خدای
تعالی گفته است یعنی میگوییم که روح هست از بهر آنکه خدا
خبر داد که روح هست معترف شویم که مخلوق ومحدث است
از بهر آنکه در تحت امر نباید مگر مخلوق ومحدث ونگوییم که از
بهر آنکه صانع روح ما را خبر داد از ماهیت وکیفیت او وچون
حضرت صلی الله علیه وسلم گفته اند که نمیدانیم دیگری را چگونه
چه وبزرگان گفته اند که حق تعالی یک مخلوق را که روح است
صفت نکرد خلق از معرفت او عاجز بودند تا بدانند که
چون صنع را به تعریف صانع نمی شناسند صانع را به
تعریف چون شناسند آنها که از ذات او تعالی سخن می
کرده باشند باطل وناممنوع است وبعقل می شناسیم
گویند نامعقول است قد حقق بعد الامام اسماعیل است
العقل انما اعطیت لاقامة العبودیة لا لادراک الر
بوبیة وهم درین کتاب است الجمهور ان الروح
معنی یحیی به الجسد ودرین فصل کسی را اختلاف نیست
حیات جسد بسبب ارواح است لیکن از ماهیت وکیفیت
روح سخن نباید کرد کیفیت وماهیت او را از اهل





طبایع وفلاسفه که گفته است اهل اسلام را نا شنیدن آن نیکوتر است
از بهر آنکه بیشترین گوینده ملحد اند وآنچه گویند بنا بر
اصل دین خود گویند وما محتاجیم با بطال اهل الحاد
بدان ارشدک الله از زبان بعضی صوفی این بیت واقع شده
تا روی تو دیده ام بشیع طراز نی کار کنم نه روزه دارم نه نماز
گر با تو بودم مجاز من جمله نماز ور بی تو بودم نماز من جمله مجاز
بعضی جهلا درینجا معنی چنان فهمیده اند که چون شاهد حاصل
حاصل شد حاجت بنماز وروزه نیست این اعتقاد خطا است
وباطل است بلکه موافق مذهب ملاحده است پس معنی چنان
باشد قبل از حصول مشاهده نماز وروزه وهر کاری که
میکرد خود را در میان میدید ومشاهده بطریقی که الحال
حاصل شد نماز که میخواند وروزه که میدارد هر کاری که
میداند همه را از حق میداند وهرگز خود را در میان نمی
بیند واز خود نمی گوید پس معنی نی کار کنم نه روزه دارم
نه نماز چنانست لا حول ولا قوة الا بالله اشارت بان است
ای عزیز اگر کسی عاشق مخلوقی باشد معشوق او گوید
چنین بساز وچنان بساز کسی که دعوی عشق دارد
وخلاف قول معشوق بسازد نشکیبست که در دعوی خود
کاذب است لو کان حبک صادقا لاطعته ان المحب لمن
یحب مطیع خصوصا شخصی که دعوای محبت پروردگار
خود دارد خلاف امر او را هیچ شمارد کذابیست جا
هل وقلابی است باطل ومعلوم است که بعد از مفارقت
خدمت زیاده شود نه از کردن او فتاده شود آنکه تا

روی تو دیده ام گفته اند یعنی مشاهده باشد نه بطریق معاینه
قبل ازین گفته بودیم و نیز گفته بودیم که روی خدا گفتن
جایز نیست لیکن لفظ را نباید گفت زیرا که لفظ قالب
معنی است و بعضی از عوام صوفیه این بیت بزرگان را دلیل
می آرند چون شدی بر بامهای آسمان زشت باشد
جستجوی نردبان چون بمطلوب رسیدی ای ملیح
شد طلبکاری علم اکنون قبیح جواب در معنی بیت
اول آنست که مراد از بامهای آسمان مقامات اولیاست
و مراد از نردبان طاعت باشد چون بآن مقام برسید
جستجو نکنند که من بکدام طاعت باین مقام رسیده
باشم بلکه همه درجات و مقامات از فضل و کرم او داند
نه آنکه اکنون طاعت ازیشان ساقط شده باشد هر که
گوید که بعد از مرتبه ولایت عبادت ازو ساقط شود
کفر و ضلالت باشد چنانچه در کتب معتقدات مذ
کورست و هر که دورتر مغرورتر مقرب را دمی آسو
دگی نیست ز خدمت آنی غافل بودنش نیست بهر
یک طاعت خشیت زیادست نشان قربت استغنا
دست و جواب آن بیت که چون بمطلوب رسیدی
ای ملیح شد طلبکاری علم اکنون قبیح
یعنی چون بمطلوب رسید طلبکاری آن نشود که قبیح
بکدام علم بمطلوب رسیده باشم یعنی هر بنای
دانای مسازد و همه را بر فضل حق اندازد و
این معنی این بیت الا بعد از وصلت بمطلوب

خدمت



خدمت زیاده تر می باید چنانچه مقربان پادشاه مجازی قبل از
قربت علم خدمت عام میدانسته اند و بعد از قربت علم خدمت
خاص می باید و علم خدمت خاص از علم خدمت عام دشوار
ترست علم خدمت عام تا در کوی است و علم خدمت خاص بر
سر موی است ازین سبب است حق تعالی حبیب خود را خطاب کرد
قل رب زدنی علماً تا نفهمی علم جاهل است جاهل از غفلت
است ازانکه حضور دوام است غفلت بروی حرام است چون
تا، و بلی این حرفها ندانی بخود این نانها ندانی اعتقاد خود
را بقول مجتهدین درست باید کرد نه بر ظاهر بستان ای
عزیز قبل ازین گفته بودیم که سلسله اسلام را بر بستان این
این بیر بستان نداده اند بلکه بر دست عاقلان افتت
نهاده اند یعنی مجتهدین رضی الله عنهم بعضی از رجال
الله گاه گاه ازین بخو شطحیات چون حرف دیوانگان
واقع شده چون بهوش آمده استغفار و عذر آن خوا
سته اند مقصود آنکه بنده هرگز بمقام نرسد که اسم
بنده گی ازو برخیزد و عبودیت اعلای مقامات
قدم از حد خود نشاید نهاد هر که از حرفهای مستحیل
گفته است در وقت دیوانگی گفته است چون بهوش
آمد نه گفته است عاقلی طفلی می برد سر پوشیده دیگر
گفت در زیر این سر پوش چیست گفت اگر گفتنی مصلحت
دیدندی سر نپوشیدندی بدان ارشدک الله آن
عبارت لم اعبد حتی اری ربی گفته اند جواب آنست که
بنده گی بحقیقت کرده نتوانستم قبل از حاصل شدن

بمعرفت از بزرگی پرسیدند که هل رایت ربک گفت بلی بعد از مدتی
باز پرسیدند جواب دادند که ما رایت علی الایمان ولکن رایت
بمعرفة الایمان جواب اول در محل مستی بود جواب دوم در
محل هشیاری هر سخنی که موافق ظاهر شرع نیست اگر از بزرگان
صادر شده باشد او را تاویل باید کرد تاویل او بشرع
راست ناید نباید گفت اگرچه آن سخن از بزرگان واقع ست
ما را خاموش شدن نافع ست و آن بزرگان را نیز بباطل حمل
نباید کرد زیرا که احتمال دارد که رندی و شورش طبعی گفته
باشد یا آن بزرگی حمل کرده باشد و یا آن بزرگ بمعنی گفته
باشد که ما بتاویل او نمی رسیده باشیم یا در حالت اضطرار
بی اختیار از زبان آن بزرگوار بر آمده باشد پس معتقدات
ایمه کبار مانده شطحیات مستان بی اختیار ما را جهال
و خاطر بر ایشان کردن چه حاجت بدان ای ارشدک الله بعضی
از مستان صوفیه گفته اند نزد اولیا روی زمین همچون
روی یک ناخن است و الله اعلم تاویل او چنان باشد که روی
زمین و ما فیها در قدر و قیمت چون روی یک ناخن است
بلکه همه روی زمین در ملک او باشد نزد او چون روی
ناخن قدر ندارد والا نگوییم که در نظر ایشان همه روی
زمین معلوم است نه بینی که یوسف علیه السلام را در چاه
کردند یعقوب علیه السلام بدرگاه باری زاری میکرد
و علم این نیست که یوسف علیه السلام کجا باشد با وجود آنکه
چاهی که یوسف علیه السلام را انداخته بودند اندک راه
بود تا خدای تعالی از غیب خود آگاه نکند انبیا علیهم السلام
ندانند



ندانند فکیف اولیا و نه بینی که بهتان که بحضرت عایشه رضی الله
عنها شد سید عالم صلی الله علیه وسلم ندانستند تا آیت بپاکی
عایشه رضی الله عنها نشد سید عالم صلی الله ندانستند تا آیت
بپاکی عایشه رضی الله عنها آمد دل جمعی تمام یافتند و اگر
دانستی در جنگ احد هزیمت در اصحاب رضی الله عنهم میشود
چرا رفتندی و خواست مر سید عالم صلی الله علیه وسلم قال
الله تعالی قل لا املک لنفسی ضرا و لا نفعا الا ما شاء الله
ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء الایة
پس دانستیم که علم غیب خاصه خداست و در فتاوی قا
ضیخان در کتاب سیر مذکور است رجل تزوج امراة بغیر
شهود فقال الرجل والمراة خدای را و پیغامبر را گواه کردیم
قالوا یکون کفرا لانه اعتقد ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یعلم الغیب و هو ما کان یعلم الغیب فی الحیوة
فکیف بعد الموت و هم درین کتاب است رجلا نا اعلم
المسروقات قال الشیخ الامام ابو بکر الفضل رحمه الله
هذا القایل و من صدقه یکون کافرا فان قیل هذا القایل
انا اخبر من اخبار الجن بذلک قال هو و من صدقه یکون
کافرا لان الله لا یعلم الغیب الا الله لا الجن ولا الانس
لقوله تعالی فی الاخبار الجن فلما خر تبینت الجن
ان لو کانوا یعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب المهین در محیط است
من تزوج امراة ولم یحضر الشهود فقال رجل خدای
و رسول را گواه کردم او گفت خدای را و فرشتگان را
گواه کردم فقد کفر لانه اعتقد ان الرسول و الملک

یعلم الغیب و لو قال فرشته‌ی دست راست و فرشته‌ی دست چپ را
گواه کردم یکفر لانهما لا یغیبان عنه در جامع [illegible] است
کسی گوید که فرشته‌ی دست راست و فرشته‌ی دست چپ را
گواه کردم کافر نمیشود و لیکن نکاح درست نمیشود
زیرا که گواه از بنی آدم می باید در محیط است قالت
امراة بحضرة خدای دانی فقال نعم فقد کفر هکذا حکی عن
الشیخ الامام ابی بکر محمد ابن الفضل رحمة الله و هذا لان
السر و الغیب واحد و من ادعی الغیب لنفسه یکفر در تحفة
المتکلمین قال صلی الله علیه و سلم من اتی عرافا او کاهنا
فصدقه بما یقول الغیب فقد کفر بما انزل علی محمد صلی الله
علیه و سلم و العراف یدعی انه یعرف صلاح النفس و الکاهن
هو الذی یدعی علم الغیب و الغدر من ادعی انه یعلم متی یموت
فانه یکفر لانه یدعی علم الغیب این روایتها که دیدی دیانت دار
علم غیب را خاصه خدا دانی و گاهی میشود که حق تعالی حجاب
از دل آن طایفه میکشاید با وجود بعد مسافه چون نزدیک
نماید پس اینچنین خارق عادت بطریق ندرت است نه بطریق
دوامت همچنانکه امیر عدل یا ربة الجلیل گفت اما الکرامت
بردوامت استقامت است قوله فاستقم کما امرت بدان ایدک الله [illegible]
بعضی از اهل استغراق که نقل کرده اند بهشت که نمی باید دیدار می
باید جواب همانست که در حالت دیوانگی گفته باشند و بعضی
از جواب سندی نسازند که او عاشق خاص بوده است نزد
علی این سند نیست بلکه قبیح است در محیط است من قال
لو اعطانی الجنة لا اریدها دون و قال لا ادخلها دون که او

قال



او قال لو امرت ان ادخل الجنة مع فلان لا ادخلها او قال
لا ارید الجنة و ارید رؤیته فهذا الکلمة کفر ای عزیز بشنو را
چرا اختیار دهر چه او تعالی می بخشد کرامت و انعام چون عاشق
طالب دیدار معشوق است این مشتاق را در منزل خوب
جای دهد و نعمتهای نیک فرستد این علامت دیدار گو
دنیست باید که عاشق از شادی نخود نگنجد اگر گوید که این
منزل و نعمتها نمی باید عاشق نبوده که عطای محبوب را قبول
نکرده است این کس نه عالی طلب است بلکه بی ادب است نه
همت اعلی ست بلکه از جمله استغناست رد کردن بوکه درنیست
اگر این طالب در وادی عذاب فرماید آن نشان دیدار نا
نخود نیست پس [illegible] باید که آنچه حبیب خدا صلی الله علیه و سلم
طلبیده باید که طلبد در فواید الاربعین است امت باید
که این دعا را ورد خود سازد اللهم انا نسئلک ما سألک
لک نبیک محمد صلی الله علیه و سلم پس بهشت طلبیده
و دیدار طلبیده نیست اگر نطلبی هم نگوئی که نمی باید گفتن
و هم نمی باید گفت اعراض است و حضرت صلی الله علیه و سلم
گفته اند اللهم اجرنا من النار یا مجیر گفته اند بدان ارشدکم
الله بعض از اهل استغراق گفته اند که ولی را آن قوت
ست که هر کرا خواهد که همراه اندازد و هر کرا راند کن فتار
غضب سازد جواب آنست که میگوییم که و الله اعلم
تا وقتیکه از وجدان باشد که اولیا که دوستان او تعالی باشند
چون بی ادبی بدوستان حق سازند جزای بی ادب را او تعالی
خود میدهد و اگر کسی را ایشان دوست دارند امید است که

حق تعالی دعای دوستان را ضایع نکرده‌اند چون در دست نیز دوستان
دشمن دوست دشمن است باین معنی گفته باشند و اعادی در دست
خود اولیا باشد نیست از بهر آنکه اولیا هم بنده کان خدا اند
قدرت ضرر و نفع در دست بنده باشد نیست بلکه انبیا را
این قدرت نیست مگر بخواست او تعالی چنانچه با حبیب خود
خطاب کرد قل لا املک لنفسی ضرا ولا نفعا الا ما شاء الله
و نه بینی که چون آتش حرب بالا شد و لشکر کفار بیکبار حمله
کردند حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم دعا کرد نصرت طلبید
جبرئیل علیه السلام فرود آمد گفت کف خاک و سنگ ریزه
و بر روی لشکر بیگانه انداخت حق تعالی آن خاک و سنگ را
در چشمهای دشمنان ریخت تا بخود مشغول شدند
و مومنان بکار زار در آمدند از کفار کسی بسیار
کشته شده پس از آن اهل بدر تفاخری کردند این
آیت آمد قوله تعالی فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم یعنی
پس نکشتید دشمنان را بقوت ولیکن خدای تعالی
ترا نکشت باینکه شما را نصرت داد قوله تعالی وما
رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی یعنی نیفکندی تو
ای محمد آن مشت خاکی را بر روی دشمنان چون
بیفکندی و افکنده تو بمثابه نبود که در چشم
تمام لشکر رود ولیکن خدای بیفکند آنرا بچشم
همه خلق پس بباید ای عزیز همه چیزها را از خدای
باید دانست یعنی لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
باین معنی است اگر در دست بنده بودی امیر المومنین

حسین

خاک بر لشکر سوی دشمن انداز



حسین رضی الله عنه نبیره محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و فر
زند مرتضی و فاطمه زهرا بود چه جفاها که دید در دشت کربلا
اگر در دست او راح بودی اهل بیت را با جفاهای ظالمان
بگذاشتندی در دست زنده کان اولیا بودی جمعی از اصحاب
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و بعضی از امهات مومنین
و جمعی از تابعین در روی زمین بودند و بدرگاه بی نیاز
چنین میبودند هر چند کثرت دعا بود چاره نشد چون
تقدیر خدا بود با آنکه تقوی آن وقت از این وقت اقوا
بود و لقمه آن زمان از این دوران اولی بوده چاره نکرده
نتوانستند حواله بتقدیر الهی ساختند اگر خواهد دعا را
مستجاب میکند و اگر خواهد مستجاب نمیکند یفعل الله ما
یشاء و یحکم ما یرید و بعضی از عامیان صوفیه که فلان
بی ادبی کرد به فلان بلا گرفتار شد و یا در مال وی و
یا بفرزند وی و عیال وی چنین نقصان شد این بی
سعادت قضای الهی را کرامت دانسته است و چندان
از معجزه بر انبیا علیهم السلام و چندان از معجزه بر اولیا
بی ادبیها نموده اند تا قضای الهی نرسید در دنیا بوده اند
باین بی ادبی بعضی از کفار در آخر کار تصدیق و اقرار
برده اند و بعضی از فی ر در انتهای روزگار در سلک
ابرار در آمده اند از بنده دعا است اجابت از خدا
ست گشتن و رسوا کردن از کسی نیست غرض از این
دلایل آنست که همه را از خدای بینی تا اعتقاد در
دینی که یقینی است گر شنی اما برادران آگاه باش که باو

با اولیاء الله بی ادبی نباید کرد چون دوستان حق‌اند و هر که
صاحب دوستی و بی ادبی کردن بهیم ضرر دینی و آخرت
دارد و هر دوست صاحب ادب نگاه داشتن امید نصرت
و مغفرت است و باید دانست اولیاء امت همه را براه
راست میخوانند و هرگز راضی نیستند که شخصی در معصیت
باشد چنانچه همه انبیا علیهم السلام همه کافران و فاجرا
ن را براه راست می‌خواندند و دعای بد هم نکردند در
میان جنگ احد که چندی از صحابه رضی الله عنهم شهید گر
دیدند و دندان مبارک سید عالم صلی الله علیه وسلم را
شهید کردند دران وقت دعای بد نکردند بلکه دعای
نیک کردند و گفتند اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون
و اگر گویند نوح علیه السلام کرد که رب لا تذر علی الارض
من الکافرین دیارا و موسی علیه السلام دعا کرد که و
اشدد علی قلوبهم جواب میگوییم که شان بوجهی
معلوم شد که ایمان نخواهند آورد بعد از معلوم شدن
بوجهی این دعا کردند باید دانست اولیا همه را براه راست
خوانند لیکن تا عنایت خدا نشود براه در آوردن نمی
توانند حتی که انبیا علیهم السلام بی خواست حق تعالی
براه راست آورده نتوانند اگر در دست ایشان
بودی نوح علیه السلام فرزند خود را براه آورده نتوا
نیست و ابراهیم علیه السلام پدر خود را براه آورده
نتوانست و پیغامبر صلی الله علیه وسلم عم خود ابوطا
لب را براه آورده نتوانست با آنکه با سید عالم صلی الله

علیه وسلم



علیه وسلم مهربانیها میکرد خدای تعالی نخواست قبول ایمان
نکرد قوله تعالی انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی
من یشاء از بنده دعا و زاری است اجابت کردن اختیار
باری است غرض ازین دلایل اینست که هیچ مقربی بی اراده
او تعالی کسی را براه انداختن نمی تواند قوله تعالی یضل
به من یشاء و یهدی من یشاء باید دانست که هدایت
از او تعالی است ولیکن امر معروف و نهی منکر بر مو
منان واجب است که گویند اگر قبول سازند نیک اگر قبول
نسازند هم ثواب امر معروف و نهی منکر را گوینده می یابد
[illegible] معنی آن بیت که علم حق در علم صوفی
صوفی گم شود این سخن کی باور مردم بود والله اعلم
جواب چنان باشد که مراد از علم حق علمی است که حق تعالی
به بنده کار خود فرموده است یعنی علم شریعت است و مراد
از علم صوفی استغراق اوست یعنی چون صوفی را استغراق
غلبه باشد چون یا پیمانه که در مستی خود را سلطان می
پندارد و خطای خود را ثواب انگارد و دران حالت
مراد از علم حق که علم شریعت است بر وی پوشیده گردد
و گفتن خود را اندر پس گم شود بمعنی پوشیده نیست
مراد از مردم اهل صحو‌اند که قول آن بیخود را که موافق
شریعت نیست باور نکنند و احکام شرع را دیگر نکنند این است
معنی این بیت والاعلم صوفی بلکه علم جمیع مخلوقات چه باشد
ای عزیز علیم و حکیم او تعالی است ملائکه با وجود عصمت
میگفتند قوله تعالی قالوا لا علم لنا الا ما علمتنا و کافران که

از رسول صلی الله علیه و سلم کیفیت روح پرسیدن حق
تعالی وحی کرد قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم
الا قلیلا آنجنان صوفیه که نازک و باریک است چون هوا
خفی معتقد نباشد نا گفتن نیک است اگر کسی گوید که محققان
گفته اند ولیکن آن سخن را موافق شرع گفته باشند بهمان طریق
تقریر باید کرد اگر گفته اند ولیکن موافق شریعت نباشد حواله
بمستی و استغراق باز نهند گفته اند ولیکن و توجیه دیگر نیز
دارند بدان ارشدک الله در قرآن که یحبهم و یحبونه
آمده است علما رحمهم الله گفته اند که المحبة من العبد
هی الموافقة معناه الطاعة له فی امره و الانتهاء عما
زجر و الرضا بما حکم و قدر و المحبة من الله تعالی ارادة
الخیر پس فرق است میان محبت حق و میان محبت خلق
از حق تعالی اراده خیر است و باید دانست که محبت
حق تعالی و عداوت او ارادت میگوییم و ارادت یک
صفت است حق سبحانه و تعالی بیک ارادت همه چیزها
خواهد چنانک بیک علم همه چیزها داند و علم او متغیر نگردد
لیکن معلومات متغیر گردد و همچنین نیز مرادات را بیک
ارادت خواهد و ارادت متغیر نگردد لکن مرادات متغیر
گردد چون خیر خواهد آنرا محبت خوانند و چون شر
خواهد آنرا عداوت خوانند نام مختلف گردد اما صفت
حق تعالی را اختلاف و مغایرت روا نیست اما در صفت
مخلوقات تغیر و اختلاف است پس محبت او تعالی ارادت
خیر است و محبت حق چون محبت بنده نباید دانست

از برای



از برای آنک او تعالی را گفته نمیشود که موافق بنده شد و بنده
موافق امر او شد گوییم و نیز جنید رحمة الله گفته است
المحبة من العبد میل القلب و من الله تعالی مرید بلا قلب
ای عزیز محبت مخلوق آنست هرچند میل زیادت گردد
اعراض از غیر زیادت گردد چون محبت از حد در گذرد
عشق خوانند و اشتقاق از عشقه گرفته اند و آن گیاهی
باشد در درخت پیچیده و درخت را که تمام گرفت
لون او را از و بگیرد و ثمره از و باز گیرد و برگ او بریزد
و خشک گرداند عشق چون بکمال رسد قوی را باطل گر
داند و خورش را از منافع منع کند و طبع را از غذا باز
دارد و همه معانی از وی جذب کند یا بیمار گردد یا دیوانه
ازین سبب او تعالی را مخلوق ست محبت توان گفتن
عاشق نتوان گفت که آن صفت مخلوق است محب
هم بآن معنی که مرید الخیر چنانچه محبت او را اراده خیر
میگوییم اما تفسیر محبت بنده هر امری که او تعالی فرماید بجا
آورد نیست و از آنچه منهی کرده است از وی باز ایستادن و راضی
بودن بآنچه حکم و تقدیر کند چون از امر او اعراض کند
از محبت اعراض کرده است و از نهی دور نابود است یا
منازعت کرده است و بقضا راضی نابودن از رضای استیفا
نموده است این است معنی المحبة من العبد هی الموافقة و
نیز معنی موافقت تسلیم است چنانک خدای تعالی با براهیم
علیه السلام گفت اسلم قال اسلمت لرب العالمین چون
تسلیم بجا آورد مقام خلت یافت هر که را تسلیم نیست

بدان ای عزیز که در بعض نسخهٔ صوفیه نوشته اند که
الکفر حاضر مؤمن و غافل کافر جواب او آنست که مراد از
کفر کفر لغوی را گفته باشند چون لغة کفر پوشیدن است
یعنی نعمت مشاهده که اعلای نعمت هاست بغفلت پو
شیده باشد جواب دیگر آنست که تصدیق قلب بر بنده
کالفرض است که غفلت او یعنی سقوط او کفر است چنانچه

در رساله



در رسالهٔ ابو اللیث رحمة الله گفته است

و اجماع بر اینند که وی مؤمن است اگر غافلان و فاسقان
که در دنیا هستند آنها را کافر نمی گویند مؤمن میگویند
و اگر مؤمن نمی گفتند چرا بعد از مردن نماز جنازه میخوانند
و در گورستان مؤمنان میگذارند پس دانسته شد که
بمحض غفلت از مشاهده و عبادت کافر نمیگویند بلکه
غافل و فاسق را خوارج کافر میگویند در تحفة المتکلمین است
قالت الخوارج من عصى الله فقد كفر و يخلد في النار صغيرة
كانت او كبيرة و قال بعضهم يكفر بالكبيرة لا بالصغيرة از
منافق و قالت المعتزلة من باشر الكبيرة فاسمه فاسق
ولا يسمى مؤمنا ولا كافرا و هو في منزلة بين المنز
لتين و حكمه لو مات قبل التوبة مخلد في النار و اما اهل
الصغيرة فعندهم مؤمن مغفور و قال اهل السنة و الجماعة
الكبيرة اذا لم يكن مستحلا لها يكون مؤمنا و لكن يسمى
فاسقا و حكمه لو مات قبل التوبة ان شاء الله عفا عنه بفضله

وکرم واثابه بعذبه بقدر ذنبه ثم عاقبته امره الجنة فلا یخلد
فی النار والدلیل علی اهل الکبیرة لا یکفر قوله تعالی توبوا
الی الله جمیعا ایها المؤمنون سماهم مؤمنین قبل التوبة
وبقی اسم الایمان مع ارتکاب الکبیرة لقوله تعالی یا ایها
آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری وقوله تعالی وان
طائفتان من المؤمنین اقتتلوا حق تعالی مؤمن نامید
ایشان را اگرچه بودند و مؤمن نامید آن مؤمنان که یک
دیگر قتال میکردند زیرا که مستی اثر غفلت است و هر گناهی که کس
میکند از غفلت است نه از حضور پس خدای تعالی مؤمن
نامیده باشد و رسول علیه السلام صلوا خلف کل بر وفاجر
گفته باشد یعنی اگر فاجر مؤمن نبودی نماز در پس وی جائز
نبودی پس مؤمن را کافر گفتن جهل و بطلان است
در محیط ولو قال المسلم لاجنبی یا کافر او قال الاجنبیة یا
کافر ولم یقل المخاطب شیئا او قالت المرأة لزوجها
یا کافر ولم یقل الزوج شیئا کان الفقیه ابو بکر الاعمش
البلخی یقول یکفر هذا القائل وقال غیره من مشائخ بلخ لا
یکفر وارسلت هذه المسئلة الی بخارا فاجاب بعض ائمة
بخارا انه یکفر فرجع الجواب الی بلخ فمن افتی بخلاف
الفقیه ابی بکر رجع الی قوله وینبغی ان لا یکفر هذا القائل علی
قول الفقیه ابی اللیث وبعض ائمة بخارا المختار فی هذه
الفتوی فی جنس هذه المسائل ان القائل بمثل هذه المقا
لات ان کان القائل اراد الشتم ولم یعتقده کافرا لا یکفر
وان کان یعتقده کافرا فخاطبه بهذا بناء علی اعتقاده

انه کافر



انه کافر یکفر لانه لما اعتقد المسلم کافرا فقد اعتقد دین
الاسلام کفرا ومن اعتقد دین الاسلام کفرا فقد کفر پس
جواب همین است قبل ازین گفته ایم جاهلی که بمعنی آن
سخن نرسیده مؤمنی را کافر اعتقاد دارد والعیاذ
بالله در بطلان وی شک و آن قولی که بعضی بر مسئلان
متوجه در معنی این آیت گفته اند که ایمان ایشان را
زیاده میشود او را ایمانی بعد از ایمان میکشید این آیت
حجت کرده اند یا ایها الذین امنوا بالله ورسوله والکتاب
الذی نزل علی رسوله الذی والکتاب الذی انزل من قبل
جواب آنست که ایمان زیاده و کم نمی شود در تبصرة است
الایمان لا یزید ولا ینقص عند الامام الاعظم واصحابه
رحمهم الله وجمتنا وهو ان الایمان عبارة عن التصدیق
لا یقبل الزیادة والنقصان واما قوله تعالی لیزدادوا ایما
نا مع ایمانهم ذلک فی حق الصحابة رضوان الله تعالی علیهم
اجمعین لان القرآن ینزل فی کل وقت فیؤمنون به
فیکون تصدیقهم ثانیا زیادة عن الاول واما فی حقنا
فلا لانه انقطع الوحی واما قوله تعالی فزادتهم ایمانا
به الیقین لا نفس الایمان وصوفیه رحمهم الله گفته
اند به همین معنی گفته اند بجهة نه دوام یقین بنده
زیاده میگردد نه نفس ایمان اگر کسی گوید که نفس ایمان
زیاده میشود از مذهب امام اعظم بیرون و معنی
آیت در تفسیر این است یا ایها الذین امنوا الایة
خطاب بر مسلمانان است که ای آن نیک ایمان آورده اید

بدل و زبان آمنوا بالله یعنی ثابت باشید بر ایمان خود
و نیز باین معنی است که بعض اهل کتاب می گفتند یا رسول الله
ایمان داریم بتو و بقرآن و بموسی و عزیر علیهم السلام
و توریة و دیگر بهیچ کتاب و پیغمبر ایمان نداریم خدای
تعالی گفت آمنوا بالله و رسوله و الکتاب الذی نزل
علی رسوله و الکتاب الذی انزل من قبل و خطاب بر منا
فقان باشد ای آنکه ایمان آورده بزبان و ایمان
آرید بدل و غرض ازین مختصر آنست که هر جا که از صوفیه
سخنی گفته باشد بیرون از قول مجتهدین نمیدانیم که
لیکن معنی آن سخنهای که نازکست چون بزرگان تاویل
نکرده باشند قول ایشان را بخود آنها باید گذاشت و از
قول مجتهدین که چراغ دین و دنیا یند نباید بیرون آمد
و نیز قولهای باریک را حمل بر سنی باید کرد بدان ارشدک
الله آن بیت که میخوانند زان روی که چشم تست احول
معبود تو پیر تست اول در جواب این بیت محققان
گفته اند پیر تست اول منفصل کتابت باید معنی چنان
باشد که با هم بودن تو با پیر تست اول این سخن باین
معنی است چون دست ارادت دادی صورت و سیرت
پیر خود را در همه احوال در نظر دار تا خود را در نظر
حضرت بزرگوار بازی این مرتبه اول فنا فی الشیخ می
گویند و نیز بان معنی است در اوایل از پیر یک ساعتی جدا
نشوی اگر معبود پیر تست متصل کتابت جایز نیست
اگرچه تاویل یا زند در محیط و لو قال من خدایم علی
وجه المراد



وجه المراد یعنی خود آیم فقد کفر علما میگویند احتیاط آنست که
در خواندن این بیت چنین خوانند که زان رو که چشم تست
احول منظور تو پیر تست اول تا حاجت بتاویل نشود
و عوام را بر غلط نیندازند بدان ارشدک الله قومی از
ملاحده و کرامیه گفته اند که ولی از نبی افضل است و دلیل
آورده اند که الولایة افضل من النبوة دلیل میگویند که
نبوة رد بخلق و ولایت او بحق است اهل سنت و جماعت
گفته اند که هر کسی ولی را از نبی افضل داند از دین اسلام
برآمده باشد چنانچه در تحقیقیه است مما نقل عن الکرا
میة عن جواز کون الولی افضل من النبی کفر و ضلال
در تحفة المتکلمین است تفضیل [illegible] از خضر علیه السلام
چنانچه در تحفة المتکلمین است و موسی علیه السلام
افضل من الخضر لان موسی کان صاحب الشریعة و کان
له کتاب و لم یکن للخضر کتاب و انما عمل بکتاب غیره
فصاحب الشریعة و الکتاب افضل منه و
موسی علیه السلام شاگردی نکرد درین
قصه حکمت بود عقل مردم درین
تا درست اعتقاد باز کم هیچ
ولی بدرجه نبی نمیرسد
نعوذ بالله من قول
الجهال تمت
الکتاب
سنه ۱۲۲۷

جواب نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد الذی فی السماء عرشه والحمد لله الذی فی الارض قدرته والحمد لله
الذی فی الجنة رحمته والحمد لله الذی فی القبور قضائه والحمد الذی فی البر
والبحر سبیله والحمد لله الذی فی الجحیم سلطانه والحمد لله الذی مقبر لما
ماضی والالهکم برحمتک یا ارحم الراحمین

بسم الله الرحمن الرحیم

هذا النور نامهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلاة
والسلام علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین در حدیث
آمده است که اول ما خلق الله تعالی نوری خواجهٔ کاینات
وخلاصهٔ موجودات خاتم انبیا یعنی بنام حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم میفرمایند که تخت حضرت یکی آفریدگار خدای
تبارک وتعالی عز وجل اول نور من بود نقل است که چون آن نور
سر بسجده نهاد وفرمان حضرت عزت در رسید که ای نور
حبیب من وای نور محبوب من وای نور مقصود از محبت تو
هفت دریا آفریده ام اول دریای علم دویم دریای حلم سیوم
دریای صبر چهارم دریای عقل پنجم دریای حیا ششم
دریای فقر هفتم دریای محبت ودر هر دریا ازین دریاها
الله تعالی نور مرا بقدرت خویش هفتاد هزار سال نگاه
داشت وفرمان حضرت عزت در رسید که ای نور پاک حبیب
من وای نور برگزیدهٔ من وای محبوب من برخیز خود را بجنبان
بامر خدای تعالی خود را بجنبانیدم صد وبیست چهار هزار قطرهٔ
آب از نور من بچکید وازان قطرها روح صد وبیست وچهار هزار نقطه

نبوت



نبوت پیدا شد وازان قطرها اول روح سیصد وسیزده پیغامبر مرسل
پیدا شد صلوات الله علیهم اجمعین اول روح آدم صفی الله
صلوات الله علیه باز دو قطره آب از گوش راست من بچکید
از قطرهٔ اول لوح آفریده شد واز قطرهٔ دویم قلم آفریده شد باز
دو قطره آب از گوش چپ من بچکید از قطرهٔ اول عرش آفریده شد
واز قطرهٔ دوم کرسی آفریده شد باز دو قطره آب از چشم راست
من بچکید از قطرهٔ اول حضرت جبرئیل آفریده شد از قطرهٔ دویم
حضرت میکائیل آفریده شد باز دو قطره آب از چشم چپ من بچکید
از قطرهٔ اول حضرت اسرافیل آفریده شد واز قطرهٔ دویم حضرت
عزرائیل آفریده شد صلوات علیهم اجمعین باز هشت قطره
آب از سوراخ راست بینی من بچکید ازان هشت قطره آب هشت
بهشت پیدا شد وباز هفت قطره آب از سوراخ بینی چپ من بچکید
ازان هفت دوزخ پیدا شد باز دو قطره آب از کتف راست من
بچکید از قطرهٔ اول آفتاب آفریده شد واز قطرهٔ دویم ماه
تاب وباز دو قطره آب از کتف چپ نور من بچکید از قطرهٔ
اول روز آفریده واز قطرهٔ دویم شب آفریده شد وباز پنج قطره
آب از دست راست من بچکید از قطرهٔ اول باد صرصر آفریده شد
واز قطرهٔ دویم رفرف واز قطرهٔ سیوم برق واز قطرهٔ چهارم خاتم سلیمان
[illegible] واز قطرهٔ پنجم صور اسرافیل آفریده شد وباز چهار قطره
از دست چپ نور من بچکید از قطرهٔ اول سدرة المنتهی آفریده
شد واز قطرهٔ دویم درخت طوبی واز قطرهٔ سیوم حوض کوثر
واز قطرهٔ چهارم خانهای عالمان وفرشتگان بهشت آفریده شد
وباز چهار قطره آب از نور من بچکید حضرت عزت عز اسمه چهار
چیز آفریده اول باد دویم آتش سیوم آب چهارم خاک پنجم
فرمان عزت در رسید که ای نور محمد از برای تو چهار چیز آفریدم

از ینها کدام اختیار میکنی تا بنمودی ترا هر خلق اظهار کنم پس نور محمد
صلی الله علیه وسلم بدعوت باد رفت وگفت السلام علیکم
ای باد باد بفرمان حال علیکم السلام والتحیة گفت وگفت تو
کیستی نور محمد صلی الله علیه وسلم جواب گفت که یکی بندهٔ الله
تعالی توی ویکی منم بعد از ان نور محمد صلی الله علیه وسلم گفت ای
باد تو چه کار کنی باد گفت هر چه مراد من است آن کنم نور محمد صلی الله
علیه وسلم گفت بگوی استغفر الله نگر که چه عیب داری باد
گفت چه عیب دارم نور محمد صلی الله علیه وسلم گفت تو گرد بر های
تو همه کس می بینی وکسی ترا نه بیند باد گفت مگر تو بی عیبی نور
محمد صلی الله علیه وسلم گفت استغفر الله بنده پر عیب است
وخدای تعالی بی عیب است بعد از ان باد بنور محمد صلی الله علیه وسلم
ایمان آورد وکلمهٔ شهادة بزبان راند که اشهد ان لا اله الا الله
واشهد ان محمدا عبده ورسوله باد بر بینی سیلی زد در اندرو بنموی
او را قبول کرد وحلقهٔ بنده گی در گوش کرد ودر بنده گی بماند
بعد از ان نور محمد صلی الله علیه وسلم بدعوت آتش رفت وگفت
السلام علیکم یا آتش آتش گفت علیکم السلام نور محمد صلی الله
علیه وسلم گفت که ای آتش تو چه کار کنی آتش گفت هر چه مراد
منست آن کنم نور محمد صلی الله علیه وسلم گفت بنده را مراد کار
نیست هر چه میکند خدای تعالی میکند اکنون در خود نگر که چه
چه عیب داری آتش گفت چه عیب دارم نور محمد صلی الله علیه
وسلم گفت ای آتش قوة از باد است وکشندهٔ تو آب است
آتش گفت مگر تو بی عیبی نور محمد صلی الله علیه وسلم استغفر الله
بنده پر عیب است الله تعالی بی عیب است آتش نیز ایمان آورد
وکلمهٔ شهادة راند بعد از ان نور محمد صلی الله علیه وسلم بدعوة
آب رفت وگفت السلام علیکم یا آب آب بفرمان حال آمد وگفت

علیکم



علیکم السلام تو کیستی نور محمد صلی الله علیه وسلم گفت یکی بندهٔ
الله تعالی توی ویکی منم نور محمد صلی الله علیه وسلم گفت ای آب
تو چه کار خواهی کرد آب گفت هر چه مراد منست آن کنم نور محمد
صلی الله علیه وسلم گفت بگوی استغفر الله بو بین که چه عیب داری
آب گفت چه عیب دارم نور محمد صلی الله علیه وسلم گفت چه ای
آب خدای تعالی بنده گانی بیافریند که جمله ناپاک ها را بتو بشویند
وخود را پاک کنند آب گفت مگر تو بی عیبی نور محمد صلی الله علیه وسلم
گفت استغفر الله بنده پر عیب است خدای تعالی بی عیب است آب بیچاره
آب نیز ایمان آورد بعد از ان نور محمد صلی الله علیه وسلم بدعوة
خاک رفت آواز داد که السلام علیکم ای خاک خاک گفت علیکم
السلام ای نور پاک وهیچ حجت نیاورد وایمان آورد ودر
دین محمد صلی الله علیه وسلم در آمد چون نور محمد صلی الله علیه
وسلم خاک را درویش وفروتن یافت در کنار گرفت وگفت
از اول ترا اختیار کردم رونا خیر هم ترا با خود خواندم ودیگر
تحقیق آدمیزاد باشد که هیچ آدمی وغیره از ین عناصر خالی
نیست اما آنانی که بادی اند خود بینان ومتکبران باشند وآنانی
که آتشی اند بیرحمان وظالمان باشند وآنانی که آبی [illegible]
باشند وحلیم وکریم باشند وکسانی که خاکی اند مسکینان وراضیان
باشند پس نور محمد صلی الله علیه وسلم خاک را قبول کرد پس خدای
تعالی آدم را از خاک آفرید وخاک بپرورد وباز بجای خاک در آورد
وروز قیامت بحکم آیت قال الله تعالی اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم منها نخرجکم تارة اخری یعنی منم آن خدا که
از خاک آفریدم شما را وهم در خاک بپروردم وباز در خاک
در آوردم ونیز از خاک بر انگیزم شما را باز دیگر بعضی را باد
آفریدم وبباد پروردم وهم بباد شما هلاک کنم وبعضی از آتش

آفریدم و در آتش بپروردم و نیز در آتش هلاک کردانیم و بعضی را در آب
آفریدم و هم با آب بپروردم و هم در آب هلاک کردانیم و بعضی را از
خاک آفریدم و هم بخاک بپروردم و نیز در خاک هلاک کردانیم و الله
علی کل شیء قدیر در بیان آفرینش جسم پاک
پیغامبر صلی الله علیه و سلم نقل است از امیر المؤ
منین علی کرم الله وجهه علی بن ابی طالب که خلق راسه
من البرکة یعنی بیافرید خدای تعالی سر مبارک پیغامبر
صلی الله علیه و سلم را از برکت و خلق عینیه من الحیاء
آفریده است چشم او را از شرم و خلق انفه من العبیر الجنة بیافرید بینی
آنحضرت صلی الله علیه و سلم را از عبیر جنة و خلق وجهه من التجلی
النور و بیافرید روی آنحضرت صلی الله علیه و سلم از تجلی و خلق
اذنیه من النصیحة و بیافرید هر دو گوش آنحضرت صلی الله علیه و سلم
را از پند و نصیحت یعنی چیزهای بد را می شنید و از آن عبرت
میگرفت و خلق شفتیه من التسبیح بیافرید دو لب آن
حضرت صلی الله علیه و سلم را از تسبیح که دایم گفتی و خلق
لسانه من الذکر و بیافرید زبان مبارک حضرت صلی الله علیه
از ذکر و خلق اسنانه من النور الله تعالی بیافرید دندانهای
مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم را از نور خود و خلق
حلقه من العسل الجنة و بیافرید حلق مبارک حضرت صلی الله
علیه و سلم را از عسل جنت و خلق عضدیه من القدرت
و بیافرید عضد مبارک آنحضرت را از یاقوت و قدرة و قوة
و خلق یدیه من السخاوة بیافرید هر دو دست مبارک آنحضرت
صلی الله علیه و سلم را از سخاوت و خلق صدره من یاقوت الجنة
بیافرید سینه مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم را از یاقوت
بهشت و خلق قلبه من الاخلاص بیافرید دل مبارک آنحضرت





صلی الله علیه و سلم را از اخلاص و خلق بطنه و امعائه من الصبر
و بیافرید شکم و روده های آنحضرت صلی الله علیه و سلم را از
صبر و خلق عظامه من الکافور الجنة بیافرید استخوانهای
آنحضرت صلی الله علیه و سلم را از کافور جنت و خلق لحمه من
المسک الجنة بیافرید گوشت مبارک آنحضرت صلی الله
علیه و سلم را از مشک بهشت و خلق شعره من نبات الجنة
بیافرید موی مبارک آنحضرت را از گلهای بهشت و خلق
قدمیه من العبادة بیافرید پایهای مبارک آنحضرت را از عبا
دت هر که صفت آفرینش نور پاکی آنحضرت صلی الله علیه
و سلم بخواند یا بخود دارد در وقت نماز گذاردن
این صفت را در مقابله خود نهد او را با تمام حاجت بیشتا
بهجتان باشکر جمله عمر خود را در جماعت حضرت محمد
مصطفی صلی الله علیه و سلم گذارنیده باشد و هر که این نور
نامه را بخواند اگر نتواند خواندن از خواننده بشنود
یا با خود نگاه دارد حق سبحانه و تعالی آن بنده را از
بلاهای دو جهان عافیت دهد تا املاک دارد البته جهد
و جهد کنند و از خدای تعالی توفیق طلبند و این نسخه را با خود
دارد و در محلی که اجل باو در رسد بآسانی جان دهد و فرشتهها
آمرزش خواهند یا هر گناهی که از وی کرده است همه را حضرت
حق سبحانه در گذرد و در نزع چشم او روشن شود
و تن او را کرمان در گور نخورند و استخوانهای او پو
سیده نشود و ایمان او را از غارت شیطان نگاه دارد
و هر که این صفت آفرینش حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم را
با خود دارد حق سبحانه و تعالی آن بنده را ثواب چهار
کتاب بدهد اول ثواب توریت موسی دوم انجیل عیسی

سیوم زبور داود و چهارم فرقان محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
و ثواب چهل و چهار حج پذیرفته در دیوان او ثبت کنند و
ثواب هزار شهید در دیوان اعمال او نویسند که در دشت
کربلای پر بلا در غزاه آن ظالمان بی رحم بجهت دو سبط فرزند
مصطفی و مرتضی و فاطمه زهرا صلواة الله علیهم شهید
شده باشند و ثواب جمله شهیدان یافته باشد و گناهان
هفتاد ساله او را خدای تعالی عفو کند از برکت خواندن
شنیدن و نگاه داشتن والله هر که شک آرد کا
فر و مبتدع باشد و دارنده این نامه محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم از دنیا نرود تا جای خود در بهشت نبیند
و ناقلان آن چنین روایت میکنند از امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه که از حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین
خواجه هر دو سرا یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
چنین روایت کرده که شب درجات و محو خطیات
قاضی الحاجات حق سبحانه و تعالی جبرئیل را فرستاد
تا ثواب فضیلت نور نامه مر ابو العالمیان خبر دهد جبرئیل
گفت یا محمد هر که صفت آفرینش نور پاک ترا بخواند
یا با خود دارد یا بشنود حق تعالی مر آن بنده را ثواب
مرتبه بندگان صالح کرامت کند در شان ایشان
این آیه در فرموده است الا ان اولیاء الله لا خوف
علیهم و لا هم یحزنون و درجات آن بنده را دهد که در
حق ایشان فرموده است که و الذین یستمعون القول فیتبعون
احسنه جبرئیل رسول علیه السلام را گفت یا محمد هر که این
صفت نور پاک ترا بخواند یا با خود دارد یا بشنود
حق سبحانه و تعالی مر آن بنده را چندان ثواب دهد که مقدار

ثواب



ثواب همه مؤمنان و زنان مؤمنه باشد که در تمام ربع
مسکون باشند یعنی در تمام روی زمین و آسمان چندان باشد
که این همه خلق عالم را از صدقه مال خود در بنده و بو
شنیده یا محمد هر که این نور نامه را طهارت کرده در دل
نیت ساخته بخواند از ترک و تاجیک از عرب و عجم و خرد
و بزرگ از هر قومی که بوده باشد عقل و هوش خود را
با این نور نامه وا دارد و نیت خود را فراموش نکند اگر مراد
او را نرسانم و بتو ندهم یقین که من خدای او نباشم
حضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید که در بزرگی این نور
نور نامه هر که شک آرد کافر گردد نعوذ بالله من ذلک
یا محمد هر که در شب جمعه این نور نامه را یکبار بخواند
یا بشنود ثواب سه هزار و سیصد و سیزده پیغمبر
یابد ثواب هزار بنده آزاد کرده یابد و در آن شب فرشتگان
آن بنده را حمد و ثنا گویند چنانکه همه کوه و بیابان را
آرزو باشد یا محمد هر که صفت نور پاک تو بخواند حق
سبحانه و تعالی مر آن بنده را ثواب و رحمت فرستد
و چندان فضیلت دهد او را که هفتاد هزار سال بو
پیشتر در بندگی حق سبحانه و تعالی را بطاعت
و عبادت بوده باشد و در همه عمر خود روزه داشته
باشد و صدقه داده باشد و پرستیدن الله تعالی ب
کرده باشد و ثواب و فضیلت آفرینش نور محمد صلی
الله علیه وسلم بیشتر از آنها باشد اگر هیچ بلا و عذا
و تهمتهای دشمنان در وی اثر نکند از برکت صفت
آفرینش نور پاک حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
هر که این صفت آفرینش نور پاک ترا بخواند یا با خود

نگاه دارد در میان او و الله تعالی هیچ حجابی نباشد مگر که
یا محمد هر که این صفت آفرینش تو بغسل و طهارت بخواند
من که خداوندم هفتاد هزار فرشته مقرب فرمایم تا روز
قیامت بجهت او دعا کنند و گناهان او را آمرزش خوا
هند جمیع گناهان آن بنده را عفو کنم هر گناهی که کرده
باشد صغیره و کبیره دعای او را مستجاب کردانم یا محمد هر که
این صفت آفرینش نور پاک ترا بخواند یا با خود دارد یا بشنود
آن بنده را دایم در پناه عصمت خود نگاه دارم و در دنیا
عزیز و با حرمت دارم و خیر و برکت و روشنائی گور او
بسیار زیاده شود و روز رحلت از دنیا با نور ایمان برود در بهشت
عنبر سرشت ذر زینه خشت مقام و منزل دهم که بحور نزدیک باشد
و چترهای بهشت در روی پوشانند و ثواب و فضیلت بیحد و
بی قیاس مر آن بنده را دهم خواننده و داننده این صفت
ترا نگاه دارم از فتنه دجال علیه اللعنه در حفظ و پناه
خود نگاه دارم هر که این صفت آفرینش پاک ترا بخواند
در روز دوشنبه یا چهارشنبه چنانکه خلایق بشنود
من که خداوندم از برکت و فضیلت این نور پاک آن بنده
را در بهشت یک خانه کعبه جای دهم که دایم در طواف خانه
کعبه باشد و از برای آن بنده را مهمانی دایم عزیز و محترم
دارند و بجهت آن بنده دایم آمرزش خواهند که دعای
ایشان در حق او اجابت شود و حق تعالی آن بنده را بنوال
کرامت کند بسیار از آنجا که او باشد تا بیت المعمور بر سر آن بنده
باشد و تمام فرشتگان او را دایم رحمت کنند و من که خداوندم
بعدد ذکریا و عیسی و موسی و هارون و یعقوب و اسحاق
و اسماعیل و ابراهیم و نوح و ادریس و شعیب و آدم همه

پیغمبران



پیغمبران صلوات الله علیهم اجمعین و بعدد کسانی که مرا یکی
دانند و یکی اعتقاد کنند و از زن و فرزند مرا منزه دانند
و بعدد آنها که ده سال طاعت پذیرفته کنند و عمرها
رسنا آفرینش نور محمد صلی الله علیه و سلم زیاده برانیت
ثواب آنها همه پیغمبرانش ده هزار بدی از نامه اعمال او محو کنم
و ده هزار ثواب بجای گناهان او بنویسیم و ده هزار کوشک
در بهشت از برای او بنا کنم و نیز آن بنده را ثواب صابران و مهاجران
و انصاریان بدهم و در روز حشر چون از خاک برخیزد دل مرغوب
او را بروح و ریحان و مغفرت غفران مژده دهم که اگر چه گنا
هان آن بنده بعدد ریگ بیابان و برگ درختان و موی چهار
پایان باشد خدای تعالی گناهان او را ببخشد و چندان ثواب
بروی دهد که در وقت مرگ وا آمدن عزرائیل او را هیچ وهم
و ترس نرسانند و سوال منکر و نکیر مر آن بنده را خدای تعالی آ
سان کرداند و ایمان او را عطا کند و از غارت شیطان نگاه
دارد و هر که صفت پاک آفرینش محمد مصطفی صلی الله علیه
و سلم را بخواند یا با خود دارد یا بشنود من که خداوندم عطا
دهم آن بنده را ثواب و طاعت و عبادت پسندیده
صد سال در دیوان اعمال او ثابت کنم و جمیع نماز و روزه
قضا شده او را در گذرانم بحق لوح و قلم و عرش و کرسی
بجهت شرق و غرب و یمین و یسار و فوق و تحت و تراب
و ثریا و شمس و قمر و زهره و شفق الشمس و جن و صباح و روح
حضر و غیر او و دوزخ و جنت و طوبی و سدرة المنتهی و بحق
جمله انبیا و اولیا و اصفیا و اتقیا و جمیع مشایخ طبقات
ملک خداوندم آن بنده را از دنیا بیرون نبرم تا جای
او را در بهشت عنبر سرشت ذر زینه خشت بدو ننمایم هر مرد

مسلمان وزن مسلمان که این صفت آفرینش نور محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم را بخوانند واگر نتوانند خواندن با خود دارد
او را از جمله بلاهای که در روز و شب میباشد اهل و بیت
و خاندان او را از شر شیطان و از بیم دشمنان و از آفت
دیو و پری و مار و کژدم و غنده و جرنده و پرنده و سگ
دیوانه از آب و آتش و از جمیع بلای گوناگون خدای تعالی او را
بسلامت نگاه دارد و آن بنده را هیچ بلا نرسد از برکت
این نور محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و آن بنده هرگز در بلا
قرض داری نشود و اگر قرض دار باشد حق سبحانه و تعالی قرض
او را از خزانه غیب ادا نماید و خاطر او را از جمیع پریشانیها
جمع دارد و دل او را شاد و خرم نماید و بدست هیچ ظالمی
به تهمت گرفتار نشود و هرگز درمانده گی و محتاجی را نه
بیند و چندان برکت و روشنای و صفا در ظاهر و باطن
او پیدا شود پیدا گردد که آن ها را نهایتی نبود هرگز در
دنیا و آخرت بدر نه بیند و در دنیا با شرم و عزت و حرمت
باشد و همچنان کاری کند که گناه ننویسند و از رزق و روزی
فراخی بیند و اگر پیش پادشاه و قاضی بدعوه رود یا بر لشکر
رود بر دشمنان مظفر گردد و هرگز نیزه و خنجر و تیغ زخمی
و المی بروی نرسد زهی بنده که این نور نامه محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم را در گور با خود برد حق سبحانه
و تعالی آن بنده را بیامرزد بفضل و کرم خود بخشد دا
رنده این نور نامه با هیچ کس محتاج نشود در دنیا
و آخرت دارنده این صفت آفرینش نور محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم بمقصود برسد و حضرت بر اصحاب
خود چنین وصیت کرده اند که ای یاران من و ای دوست

داران



داران من وصیت مرا قبول فرمایند و بدانید آگاه کنید که حبیب خدا
و شد عالم بر من نیز مرگ آید و هیچ کس را از مرگ چاره نیست تا من
در دنیا بودم همیشه در غم آخرت بودم اکنون که شما هم
فریفته دنیا غدار نباشید و دنیا و محنت او را در خاطر
راه ندهید که الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر و از
آخرت غافل مباشید که بدنیا اعتماد نشاید کرد و آخر پشیمان
شوید هیچ سود ندارد اکنون خواهید آخرت شما را هرگز
آفت و ضرر نباشد این صفت آفرینش نور پاکی مرا با
خود دارید و بی پروای بادی نخواهید کرد و بر من عمل
کنید چنانچه گفتم شود عاقبت کار شما بخیر باشد و بدانید که
این جهان دنیای خالد در گذریست و خواهد گذشت نظر برداز
آخر من کنید که پاودانیست و خواهد بود بیت
دنیاست همه حال پیچ در پیچ      زو خویش خلاص ساز روزی کم هیچ
گر نقد جهان از آن تو باشد امروز      فردا که ازین جهان روی این همه هیچ

